

www.tandis.de
تندیس

دهستان‌ها و روستاها و آبادی‌های
شهرستان رامسر



خانه مرحوم آقا میر عبدالباقی در جواهرده
که قدمت آن به بیش از ۱۵۰ سال می‌رسد.

شهرستان رامسر از یک بخش مرکزی، سه شهر، سه دهستان و ۲۰۰ روستا و آبادی تشکیل شده است.

شهرها عبارتند از: شهر رامسر، شهر سادات محله و شهر کتالم که در صفحات قبل بدانها اشاره گردیده است.

نام دهستانها: جنت رودبار، چهل شهید و سخت سر. در دهستان های چهل شهید ۴۳ آبادی و روستا، جنت رودبار ۶۳ آبادی و روستا و سخت سر ۹۴ آبادی و روستا قرار گرفته اند و همه آنها دارای سکنه می باشند.^۱

الف: آبادیها و روستاهای تابعه دهستان جنت رودبار رامسر

۱- آرمو

۲- ازمین چال

۳- آسیاب سر^۲ ظاهراً قصر «سردابه سر» که بر اثر وقوع زلزله در گرجیان ویران شد، و سید ظهیر الدین در تاریخ گیلان و دیلمستان از آن یاد کرده^۳، در همین آسیاب سر قرار داشت. آثار بر جای مانده از قرون گذشته در این آبادی مؤید آن است.

۴- آغوزکی: بقعه سید هاشم و سیده فاطمه در این قریه است و بنایی زگالی می باشد.

۱. گزارش توجیهی و آمار نامه استان مازندران (سال ۱۳۷۱).

۲. آسیاب سر دیگری هست که از توابع دهستان چهل شهید بوده و جاده آسفالت هریس از کنار آن می گذرد.

۳. زبدة التواریخ، ص ۱۸۵.

- ۵ - اکراسر
- ۶ - ایزکی : در بخش قلاع رامسر از قلعه ای که در این موضع است و علیرضا گردن نام دارد، یاد شده است . ظاهراً این قلعه را ملاحده بنیاد نهاده اند . در زبده التواریخ نام این موضع «ازیکه» آمده است .
- ۷ - ازگام دشت .
- ۸ - بکاته : بقعه سیده سکینه در این موضع قرار دارد و بنایی است زگالی .
- ۹ - بوداغ سرا
- ۱۰ - پشتگاه
- ۱۱ - پلهم جان
- ۱۲ - توله سر
- ۱۳ - جنت رودبار
- ۱۴ - جیرچاک
- ۱۵ - جیر رود
- ۱۶ - جیر کریم
- ۱۷ - چاک : بقعه آقا سید حسن در این قریه است و بنای آن از چوب و سنگ و گل و شیروانی حلبی می باشد .
- ۱۸ - چورته (چورتی)
- ۱۹ - خوردیم
- ۲۰ - دراز زمین
- ۲۱ - دره دم
- ۲۲ - دره دل
- ۲۳ - ده جیر
- ۲۴ - زورسرا
- ۲۵ - زمان محله
- ۲۶ - سده
- ۲۷ - سرای دشت
- ۲۸ - سورمشک

- ۲۹- سیاه سر
 ۳۰- سیاسرت
 ۳۱- سید گلزار
 ۳۲- شکر گلزار
 ۳۳- کُرد خیل
 ۳۴- کری کش
 ۳۵- کَش کلايه
 ۳۶- کولی زی
 ۳۷- گاوسان توله

۳۸- گرسباسر: در تاریخ گیلان و دیلمستان از آن به نام گرزمان یاد شده است^۱ و در گویش محلی «گرسمه سر» نامیده می شود رابینو از آن به نام «گرلسپه سر» یاد نموده^۲ و نام قلعه را «کرزمان سر» آورده است.^۳

- ۳۹- گرزه چال
 ۴۰- گلین

- ۴۱- کرکش
 ۴۲- گوزوکش
 ۴۳- لیج کوه
 ۴۴- لیماک ده

۴۵- ماسراش: در این قریه آبگرم وجود دارد و مردم محل و اهالی اطراف گاهی از آن آب استفاده می نمایند.

- ۴۶- مرجان لات
 ۴۷- مشاورک

۴۸- نمکدره: بقعه آقا سید ابو الحسن در این قریه است و بنایی زگالی می باشد.

۱. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۰.

۲. سفرنامه مازندران و استرآباد، صص ۱۶۷ و ۲۲۳.

۳. همان منبع.

۹-۴. ولنگاه

۰-۵. هزار لات

ب: آبادیها و روستاهای بالا اشکور که از قرای تابعه دهستان جنت رودبارشمار می روند.

۱- افی

۲- آکنه

۳- تُمَل: بقعه ملک محمد سبز پوش در آن واقع است و بنای آن از چوب و سنگ و گل می باشد.

۴- سپارده

۵- سیاه گل سرا

۶- شجی

۷- کلایه

۸- کیت: در این قریه بقعه طیب قاسم واقع است و بنای آن از چوب و سنگ و گل می باشد (در محل به طب قاسم مشهور است).

۹- لچ

۱۰- میج: در یک کیلومتری قریه، بقعه سید برهان قرار دارد و بنای آن از سنگ و گل و چوب می باشد. این بقعه در میان گورستانی قدیمی واقع است و در ایام متبرکی از اطراف به زیارت این بقعه می آیند و گاو و گوسفند قربانی می کنند.^۱

۱۱- نارنه: بقعه آقا سید حسین در این قریه است و بنای آن از چوب و سنگ و گل می باشد.

۱۲- نداک

۱۳- یازَن: در این قریه بقعه پیر بشیر است و بنای آن از چوب و سنگ و گل می باشد.

ج: آبادیها و روستاهای تابعه دهستان چهل شهید رامسر

۱- آزارک

۲- آربه کله

- ۳- استل کش
 ۴- آسیاب سر
 ۵- بصلکوه
 ۶- بنشکی : در این آبادی بقعه آقا سید ابراهیم قرار دارد.
 ۷- بهار پشته
 ۸- پلسه
 ۹- پیازکش
 ۱۰- پشتاز
 ۱۱- جلو
 ۱۲- جَلَمه
 ۱۳- چالکُرد
 ۱۴- چهل شهید : بقعه چهل شهید در این قریه واقع است و اطرافش قبرستانی نسبتاً بزرگ می باشد. بنای این بقعه زگالی است.
 ۱۵- دوجی گنه
 ۱۶- روجا (راجوب) که به معنای ستاره درخشان صبح است در محل راجوب نامیده می شود. بقعه آقا میر ملک در این قریه قرار دارد و بنایی زگالی می باشد.
 ۱۷- سرگوسرا
 ۱۸- سرلیماک
 ۱۹- رنگه پشته
 ۲۰- سیاه مازو
 ۲۱- شاهمراد محله
 ۲۲- سُستا
 ۲۳- طالش سرا
 ۲۴- تالار سر
 ۲۵- کری کش
 ۲۶- کل چی کی
 ۲۷- کلایه بن

۲۸- گالش محله

۲۹- گانک سر

۳۰- گاولیماک

۳۱- گرماب کَش (کَش گرما): آبگرم معدنی بهداشتی این آبادی که در کنار رودخانه در دره ای قرار گرفته است شهرت بسزایی دارد.

۳۲- گوگین

۳۳- گهواره پشته

۳۴- لات محله

۳۵- لاتی

۳۶- لاسر

۳۷- لَتر: حدوداً تا ۳۰ سال قبل قلعه ای در آن وجود داشت که اکنون آثار آن از میان رفته است.

۳۸- لَترنسا: در این محل آثار قدیمی مشاهده می شود.

بنابه اظهار معمرین محلی در لَتر بازار وجود داشت و هفته بازار در آنجا برپا می شد.

۳۹- لَر سانور

۴۰- لوسر

۴۱- لیماک

۴۲- لیما کُلام

۴۳- ماز و باغ سر.

د: آبادی ها و روستاهای تابعه دهستان سخت سر

۱- ابراهیم پاره

۲- اَسْتَلُ کنار (استخر کنار)

۳- اُسالم دشت

۴- اُشکُنه

۵- انبار دار

۶- انجیل کش

۷- بارنا

۸- بالابند

۹- بالا شهرستان^۱

۱۰- بامسی: قریه ای است قدیمی که در سر راه رامسر به جواهر ده در کنار جاده اسفالتی در یک سرایشی نسبتاً تند واقع است و تا رودخانه صفارود امتداد دارد. به موجب یک طغری سند خطی که مربوط به فروش یک جریب زمین است و فروشنده اش سیاحسن بامسی تنه‌چی و خریدارش کارکیا میر سعید می باشد نام چندتن به عنوان شهود آمده است که از آن جمله قاضی نصر الله بامسی، ملا شمس الدین پورچی و محمد بن حاجی ملا حسین بامسی هستند، با توجه به نکات یاد شده معلوم می شود که بامسی روزگاری دارای قاضی و افرادی درس خوانده بوده است.

۱۱- بندبن

۱۲- پُتک

۱۳- پایین مازو^۲

۱۴- پَس کرات

۱۵- پَس کلایه بالا: بقعه آقا سید محمد در این آبادی است و بنایی زگالی

می باشد.

۱۶- پَس کلایه پایین

۱۷- ترمک

۱۸- تله پس

۱۹- تله کین

۲۰- توسا پشته

۲۱- توسا کوتی

۱. فرهنگ آبادیهای ایران.

۲. نام قدیمی این روستا «وَن مِزِی» بود و امروزه به ندرت این واژه استعمال می شود. واژه یادشده مرکب از نام دو درخت «وَن» و «مِزِی» (نام محلی مازو) می باشد.

- ۲۲- تمیجان کری
- ۲۳- تیر کلام (در اسناد خطی قدیمی تیکلام آمده است)
- ۲۴- جمالنگه
- ۲۵- جوربند: بقعه آقا سید محمد باقر در این آبادی قرار دارد و دارای مسجد و قبرستان می باشد
- ۲۶- جور کوه: شرح آن در بخش روستاهای جواهر ده آمده است.
- ۲۷- جواهرده (جورده و جوارده نیز خوانده می شود) شرح مفصل آن در بخش جواهرده آمده است.
- ۲۸- جیرکوه: این روستا سر راه رامسر به جواهرده واقع است و شرح آن در بخش روستاهای جواهرده آمده است. حد فاصل میان این قریه و پایین مازو، دارای شیبی تند است و کشتزار گندم و جو و باغ های فندق و گردو است.
- ۲۹- چالکه
- ۳۰- چاهک (چابک)
- ۳۱- چکِ لم: یکی از مراتع بزرگ جنگلی است که اکنون دارای چندین سکنه می باشد.
- ۳۲- چُونُک
- ۳۳- چوکاسرا پشته
- ۳۴- حسن لنگه
- ۳۵- خشت کوه
- ۳۶- دارتنگه
- ۳۷- دراز پشته
- ۳۸- دریا پشته: قریه ای است قدیمی که در حد فاصل میان لپاسرک، طالش محله فتوک، ترکرود، اردوگاه ورزشی و جاده آسفالتی قرار دارد. راینو سفرنامه نویس انگلیسی که از این روستا بازدید کرده است می نویسد:
- «ده دریا پشته دارای سی خانه و یک مسجد و یک امامزاده و مزارع بسیار و توستان است»^۱.

ملگونف سفرنامه نویسی روسی نیز در کتاب سفرنامه خود از این قریه یاد کرده و آنجا را از دهات بلوک سخت سر به شماره آورده است^۱ مزارع برنج این قریه از آب نهر فتوک آبیاری می شود.

ساکنین اصلی این قریه را عبدالکریمی ها تشکیل می دهند. خاندان عبدالکریمی از مهاجرین گسکر گیلان و خاندان عسکریان از مهاجرین طالقان هستند که حدوداً دو قرن قبل بدینجا کوچ کردند. بقعه آقا سید ابو القاسم در میان قبرستان واقع است و اخیراً مسجدی نیز در جوار بقعه بنا کرده اند و مسجد نوساز دیگری در کنار نهر فتوک در فاصله پنجاه متری جاده اصلی قرار دارد و حدوداً سی سال قبل ساخته شد.

۳۹- دستانکوه بالا

۴۰- دستانکوه پایین

۴۱- دیسر: در اسناد خطی قدیمی «دسر» آمده است.

۴۲- دیوانی اربا

۴۳- راش پشته

۴۴- رُشه لنگه

۴۵- رمل

۴۶- رنگه پشته بالا

۴۷- رنگه پشته پایین

۴۸- زورنیک (زرودک) که شرح آن در بخش روستاهای جواهرده آمده است.

۴۹- سفید تمشک (سفید همیشه)

۵۰- سکمل: شرح آن در بخش روستاهای جواهرده آمده است.

۵۱- سورگلو

۵۲- سیاستان

۵۳- سیاه کش بالا

۵۴- سیاه کش پایین

۵۵- شاغوز کله

۵۶- شرکت جهان: مرحوم فاتح، مؤسس شرکت جهان در آنجا که ناحیه ای

جنگلی بود باغ بزرگ چای احداث کرد و این سبب گردید که چندین خانوار در آن اسکان یابند.

۵۷- شوسار سرا (شوشار = شمشاد)

۵۸- شین گرد

۵۹- شیطان سرا

۶۰- عسل پشته

۶۱- عسل کوه (کوه استل)

۶۲- فوسه لسا

۶۳- فیلکدُم: رجوع شود به بخش روستاهای جواهرده

۶۴- قدمعلی گاوسره

۶۵- کبود آب ور

۶۶- کرات کله لوك

۶۷- کرکنک

۶۸- کُرُس بُن'

۶۹- کلالم (کلیم)

۷۰- کلک بالا

۷۱- کَلْکَ پایین

۷۲- کَلْجِج کوه که شرح مبسوط آن در بخش ولایات گمشده تحت عنوان کلاجه کوه آمده است.

۷۳- کنار رود (کینارود)

۷۴- کهنه پتک: دو بقعه آقا سید محمد و سیده فاطمه، جدای از هم و در فاصله ای معین در این قریه قرار دارد و مردم از دور و نزدیک در این دو بقعه به قصد زیارت جمع می شوند و وجوه نذری در آن می نهند. در دوره خفقان پهلوی اول که انعقاد هر نوع مجالس و عظ و سوگواری ایام محرم، ممنوع بود کسانی که شیفته عزای حسینی بودند بدانجا که دور از دسترس مأمورین بود می رفتند و مراسم عزاداری برپا می کردند. چند سال قبل در پی جاری شدن سیل چندین سکه طلا مربوط به عهد سامانیان

ضرب نیشابور پیدا شد. آقای حاج محمد لاریجانی که یکی از آن سکه ها را مشاهده کرده بود، برای نگارنده مشخصات آن را چنین بیان داشت: «در یک طرف سکه: لا اله الا الله و محمد رسول الله و در طرف دیگر آن به خط کوفی کلماتی حک شده بود که مربوط به عهد امیر منصور سامانی می شد».

۷۵- گاورمک (رومک): بقعه آقا سید محمد در وسط قبرستان این قریه قرار

دارد.

۷۶- گرمخانی

۷۷- گنج کرد

۷۸- لات دیسر

۷۹- لات گاورمک

۸۰- لپاسرک

۸۱- لوکاچال

۸۲- لیماکش: آثار گورگبری در این قریه فراوان به چشم می خورد.

۸۳- مازولنگه

۸۴- مُدک

۸۵- مُدکوه: شرح آن در بخش روستاهای جواهر ده آمده است.

۸۶- مارمیجه

۸۷- مرگ دشت.

۸۸- میانلات: آبادیهای جور بندو بالابند ضمیمه این روستاست، تا ۳۰ سال قبل

بیشتر اراضی آنجا زیر کشت درختان توت قرار داشت و ابریشم نیکو به عمل می آمد. هر چند امروزه پرورش کرم ابریشم بیش و کم رایج است اما بیشتر اراضی زیر کشت مرکبات و چای قرار دارد.

۸۹- نارنا

۹۰- واچ کلایه: در موضعی کمی بالاتر از پس کلایه واقع است و بقعه سیده کافیه

میان قبرستان این قریه است که موضعی است خوش و خرم. بنای بقعه زگالی بوده و صندوقی چوبین روی قبر نهاده شده است. شهرهای باستانی گمشده پورچی، اشکونه و شهرستانک در همان حوالی قرار دارند.

۹۱- ول سیالم

۹۲- ولکان لم (ولگام لم)

۹۳- هالگام پشته

۹۴- بلنگه پایین^۱**سفید تمیشه (سفید تمشک)**

سفید تمیشه که نام فعلی آن سفید تمشک بوده و در گویش محلی «سفید تمش» نامیده می شود، آخرین روستائی است با جمعیت ۵۹۸ نفر^۱ که در غرب شهرستان رامسر قرار دارد و باریکه ای است جلگه ای که از شرق به اردوگاههای ترییتی رامسر، از غرب به رودخانه سورخانی (مرز آبی میان استانهای مازندران و گیلان)، از جنوب به کوه و جنگل و از شمال به جاده اصلی گیلان و مازندران محدود است. سفید تمیشه در گذشته نه چندان دور مرتعی بیش نبوده و علفچر زمستانی احشام و اغنام به شمار می آمد و حیوانات اهلی سرگردان نیز در آن چرا می کردند، اشجار جنگلی از قبیل شمشاد و لیلی که در گویش محلی «کرات» می نامند، در آنجا به حد وفور وجود داشت جز دو سه کلبه شبانی و محل نگهداری اغنام و احشام که متعلق به چوپانان منطقه بود، بنای دیگری در آنجا وجود نداشت تنها راه ارتباطی ساحلی که به جاده شاه عباسی معروف بود، از آنجا می گذشت و این جاده به خاطر وجود راهزنان، که کوه ایلمیلی پناهگاهشان محسوب می شد نا امن بود و طبق روایات محلی این گونه راهزنان علاوه بر غارت اموال مرتکب قتل نیز می شدند. بعضی ریش سفیدان محلی بر این عقیده اند که سفید تمیشه روزگاری معمور بود هر چند نمی توان به کلی منکر آن شد اما دلیلی برای اثبات آن نیست. سالهای بعد از ۱۳۲۹ خورشیدی بود که روستائیان جنگل نشین و چوپانانی که زمستانها گوسفندان شان را در آنجا نگهداری می کردند، مقیم شدند و به احداث خانه و محوطه و باغ چای و مرکبات پرداختند. نخستین کسی که بدان کار اقدام کرد آقای حاج غلامحسین پورشمیان بود و دیگران نیز از او پیروی کرده و سراسر سفید تمیشه را مبدل به باغهای چای و مرکبات کردند و چهره سفید تمیشه را چنان عوض نمودند که گوئی

۱. گزارش توجیهی ...

۲. همان منبع.

هیچگاه مرتعی به نام سفید تمیشه وجود نداشت. سفید تمیشه در حال حاضر یکی از روستاهای معمور و پر درآمد شهرستان رامسر است و دارای مدرسه، خانه بهداشت، مسجد، تلفن، آب لوله کشی بهداشتی، برق و دیگر امکانات رفاهی می باشد و به خاطر قرار گرفتن میان دریا و کوه پوشیده از درختان جنگلی، دارای منظره ای بدیع و دل انگیز است.

نگاهی به گذشته سفید تمیشه

ملگونف عقیده دارد که سفید تمیشه همان تمیشه بوده و در تاریخ طبرستان ذکری از آن به میان آمده است. ملگونف در این باره چنین می نویسد: «سرحد مازندران با گیلان رود سرخانی یاسفید تمیشه است که در تاریخ طبرستان نیز نام برده شده است» آنگاه به گفته سید ظهیر الدین استناد جسته و می نویسد: «ظهیر الدین گوید: که فریدون اواخر زندگانی در سفید تمیشه بسر بردی این شعر از اوست: بیت:

زامل گذر سوی تمیشه کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد^۱

اما در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار کاتب و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران نکته ای که دال بر تأیید نظر ملگونف باشد، به چشم نمی خورد و از نظر مکانی فرسنگها میان تمیشه و سفید تمیشه فاصله است ابن اسفندیار کاتب ضمن شرح داستان ضحاک و فریدون می نویسد: «بعد از آنکه فریدون ضحاک را به بند آورد و در کوه دماوند در چاهی مقید و محبوس ساخت، به تمیشه آمد و همه عمر خود را در آنجا سپری کرد» وی آنگاه به توصیف تمیشه پرداخته و می نویسد: «... هنوز اطلال و دمن سرای او (فریدون) به موضعی که با نصران گویند ظاهر و معین است و گنبدهای گرماوه را آثار باقی و خندقی که از کوه تا دریا فرموده بود پیدا، و من جمله آن بتوتها مطالعه کرده ام و آنجا بطواف رفته و عبرت گرفته و فردوسی در شاهنامه یاد کرد نظم:

فریدون فرخ تمیشه بکرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد

ویشه نارون در کتب هم آن موضع را خوانند و جوی نارون الی این ساعت برقرار است و معمور و از آن، خلایق متمتع^۲. آنچه که مسلم است این تمیشه در شهرستان

۱. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۴.

۲. تاریخ طبرستان، ص ۵۸.

نور واقع است.^۱

در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران در هیچ کجای کتاب کمترین اشاره‌ای به سفید تمیشه نشده است و سید ظهیر الدین تمیشه را حد غربی استرآباد می‌داند^۲ و نیز از تمیشه به عنوان مملکت نام می‌برد.^۳

راینو در باره تمیشه اطلاعاتی جامع تر به ما می‌دهد و می‌نویسد: «تمیشه هم محلی بوده در جوار غربی خندقی که اسپهبد فرخان کبیر برای دفاع در برابر تورانیان کنده بود و خود استرآباد بیرون تمیشه نامیده شده است نواحی شرقی مازندران را که هم مرز آن بود بیرون تمیشه می‌خواندند».

«حدود مازندران از تمیشه و جنگل انجدان در مشرق بوده تا نمک آبرود در مغرب، و حدود رستم‌دار از سی سنگان یا «رود مانهیر» تا ملاط توسعه داشت اما به سبب جدا شدن قسمتی از اراضی به دست ملاحده اسماعیلیه، و تصاحب بعضی از املاک که به استاندارها از طرف زنان ایشان به عنوان جهیزیه رسیده بود، حد مزبور به نمک آبرود در سمت مغرب و به الیشرود در مشرق که در غرب آمل قرار دارد انتقال یافت».^۴

آنچه که مسلم است در مازندران به غیر از سفید تمیشه که در منتهی الیه مازندران فعلی واقع است، دو تمیشه دیگر هم بوده است. یکی را تمیشه «اهلم» و یکی را تمیشه «بانصران» می‌گفتند.^۵

جَنَدَهٗ رودبار (جَنَّت رودبار)

جنت رودبار که نام تاریخی آن جنده رودبار به فتح جیم و دال است تنها مرکز دهستان کوهستانی بخش مرکزی شهرستان رامسر به شمار می‌رود. این دهستان در فاصله ۴۲ کیلومتری جنوب غربی رامسر قرار دارد. تا قبل از سلطنت پهلوی اول، این دهستان به همان نام تاریخی جنده رودبار معروف بود اما از آن به بعد به جَنَّت رودبار تغییر نام یافت، با این وصف هنوز هم کسانی هستند که آنجا را به همان نام تاریخی می‌نامند.

۱. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، ص ۱۴۱.

۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۳۱۹.

۳. همان منبع، ص ۱۱.

۴. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۲۴.

۵. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه تمیشه.

جنده رودبار واژه‌ای است مرکب از جنده+رود+بار و همچون دیگر واژه‌های مرکب اضافی گیلکی رامسری اضافه مقلوب است. جنده به معنای جن و پری^۱ و رودبار به معنای ساحل و کناره رود^۲ می‌باشد، های جنده نشانه اضافه است، از این رو می‌توان گفت که جنده رودبار به معنای ساحل رودخانه پریان است و این نام به خاطر رودخانه‌ای است که از کنار آن می‌گذرد.

وجود چشمه سارهای متعدد در ارتفاعات اطراف جنده رودبار سبب گردید که این ناحیه از دیر باز معمور باشد تا آنجا که در زمستان با وجود سرمای شدید خالی از سکنه نیست. رودخانه چالکروود رامسر از ارتفاعات این دهستان سرچشمه می‌گیرد. اراضی جنت رودبار مستعد کشاورزی است و محصول عمده آن غلات، فندق، گردو و سیب زمینی است و در سال‌های اخیر به کشت گل گاوزبان نیز توجهی اندک شده است اما در نواحی اشکور بیشتر به کشت این گل دارویی که از قیمت مناسبی برخوردار می‌باشد توجه شده است.

تاسیسات برق آبی

جنت رودبار به خاطر وجود جاده ارتباطی رامسر اشکور که از وسط آن می‌گذرد در سالهای اخیر مورد توجه قرار گرفته است، نیروگاه آبی جنت رودبار به وسیله مهندسان چینی نصب و راه‌اندازی شد و مردم روستاهای کوهستانی منطقه از ۲۲ بهمن ۱۳۷۳ از نعمت روشنائی برخوردار شدند. هوای جنت رودبار و روستاهای مجاور سرد و سالم بوده و همه آنها دارای آب لوله کشی هستند.

جنده رودبار بیلاق سادات کیائی

این منطقه به خاطر دارا بودن هوای مطلوب و زیبایی طبیعی مورد توجه سادات کیائی بوده و در فصل بیلاق بدانجا می‌رفتند و مدتی را در آنجا به سر می‌بردند و در واقع پایتخت تابستانی آنان محسوب می‌شد. سید ظهیر الدین ضمن شرح سفر خود بدانجا می‌نویسد: «... و مؤلف حقیر را روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور (جمادی الاولی) به جنده رودبار اتفاق افتاد و صورت حالات و اقیهه معروض پا به سریر علی (میرزا علی

۱. فرهنگ گیل و دیلم، ص ۷۳۶.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه رودبار.

سلطان بیه پیش) مصیر گردانیده شد. . . .^۱

مؤلف تاریخ خانی نیز ضمن اشاره به ییلاق جنت رودبار می نویسد: «این موسم که فصل بهار بود حضرت سلطان حسن را نشاط گشت گرجیان از خاطر شریف سر بر زد و از حضرت میرزا علی رخصت حاصل کرده و متوجه گرجیان شد. بعد از فراغ حضور قشلاق گرجیان، هوای ییلاق تشمیم فرموده، متوجه واره کوه و جنده رودبار شد و بساط عسرت و خوشدلی گسترانیدند. . . .»^۲

جنگ سرا

روستایی است واقع در آن سوی ایلمیلی و پتک که در ۱۸ کیلومتری غرب رامسر قرار دارد.^۳ تاچندی قبل از توابع رامسر بوده و اکنون تابع شهرستان رودسر است. مردم این روستا تابستانها به جواهرده رامسر می روند و مانند روزگار گذشته داد و ستدهای شان با مردم رامسر می باشد و گویش آنان با گویش مردم رامسر هیچ فرقی ندارد. مراتع تابستانی احشام شان در ارتفاعات اطراف جواهرده واقع است. جنگ سرا در بلندی قرار دارد و شغل سکنه آنجا علاوه بر دامداری سنتی کشاورزی چای و مرکبات می باشد. این روستا از آب لوله کشی، برق و ارتباط تلفنی از راه دور برخوردار می باشد و ۱۵۰ خانوار در آن زندگی می کنند. تپه ای به نام «مهران»، جنگ سرا را از کهنه میانده جدا می سازد.

۱. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۴۴۷.

۲. تاریخ خانی، ص ۱۴۷.

۳. فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳.

www.tandis.de
تندیس

قلاع رامسرو...



آثار برج مانده از قلعه مارکوه

مارکوه

مارکوه یکی از کوه‌های رامسر است که از زمان‌های خیلی دور شاهد حوادث و رویدادهای مهمی بوده و با ارتفاعی کم در جنوب شرقی رامسر و در شرق شهر کتالم واقع است و مشرف به دریا می‌باشد، این کوه که بر بخشی از منطقه کتالم رامسر سایه افکنده و چندان مرتفع نیست با موقعیت خاصی که دارد در همه ادوار تاریخ مورد توجه بوده است، چرا که در منتهی الیه شمال البرز قرار گرفته و نزدیک دریا می‌باشد و از سمت جنوب تا ارتفاعات گرسباسر که فاصله زیادی از همدیگر دارند همه جا را می‌توان زیر نظر قرار داد. وجود قلعه مستحکم روی این کوه گویاترین دلیل اهمیت سوق‌الجیشی آن است.

چرا مارکوه نامیده شد؟

درباره وجه تسمیه این کوه نظرات متفاوت است، جمعی بر این عقیده‌اند که وجود مارهای زیاد سبب گردید آنجا را مارکوه بنامند. مشاهدات یکی از دوستان مبنی بر وجود مارعظیم‌الجثه‌ای که خود آن را از نزدیک دیده مؤید این مدعا است. کسان دیگری هم اظهارات مشابهی داشتند. بعضی بر این باورند که در زمان‌های بسیار قدیم اموال زیادی برای ایمنی از دستبرد دزدان و غارتگران در گوشه و کنار قلعه در دل خاک به ودیعت نهاده شد و بعدها به مالکوه مشهور شد و بر اثر مرور زمان به تدریج مبدل به مارکوه گردید. به نظر نگارنده نظرات یاد شده احتمالاتی ضعیف می‌باشند و آن چه که به حقیقت نزدیک‌تر می‌باشد این است که مارکوه منسوب به مار و مار مترادف با

مارد، آمارد و مرد به فتح میم است.^۱ ماردها به مردمی می گفتند که پیش از ورود آریانها میان کادوسی ها و تپورها در تنکابن امروزی و حوالی آن سکونت داشتند^۲، از طرفی هم بنا به نوشته حدود العالم «مرد» نام یکی از نواحی دهگانه جلگه ای ساحلی دیلم بوده است^۳ که ظاهراً در حوالی همین مارکوه قرار داشت چه بر اساس تقسیماتی که همین نویسندگان به عمل آورده است از چالکرو، لترا، مرد و وجود آهنجان^۴ (=جورده آهنجان که منطبق با منطقه بیلاقی جواهرده است) نام می برد و نواحی یاد شده در محدوده شهرستان رامسر واقع اند، ظاهراً چنین به نظر می رسد که: مارکوه یعنی کوهی است که متعلق به مارها (آماردها، ماردها و مردها) می باشد. چیزی که هست در تلفظ عامیانه مارکو بدون «ها» به کار می رود.

مارکوه را به نام های دیگری نیز نامیده اند که از آن جمله: مبارک کوه،^۵ بارکوه^۶ و به لحاظ قلعه ای که در آن بنا نهاده شد قلعه کوه نیز نام داده اند.^۷ در تاریخ طبرستان از قلعه ای به نام اُزبلو نام برده شد^۸ و چنین به نظر می رسد که مقصود از آن همین قلعه مارکوه باشد.

سنگ های مارکوه آهکی بوده و قابلیت تبدیل آن به آهک زیاد می باشد و به همین لحاظ حدوداً نیم قرن قبل مبادرت به تأسیس کوره آهک پزی در دامنه شمالی این کوه در مجاورت جاده اتومبیل رو گردید و با استخراج بی رویه سنگ آهک از جداره شمالی کوه، از زیبایی خاص و دل انگیزی که دارد به میزان قابل ملاحظه ای کاسته شده است. خوشبختانه در چند ساله اخیر از ادامه فعالیت کوره آهک پزی جلوگیری به عمل آمده است.

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۷۳۳؛ ج ۲ ص ۱۴۷۴.

۲. همان منبع، ج ۳، صص ۲۲۱۶ و ۲۶۴۰.

۳. حدود العالم، ص ۱۴۷.

۴. همان منبع.

۵. جامع التواریخ، ص ۱۴۸.

۶. همان منبع، پاورقی ص ۱۴۸.

۷. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

۸. تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۱۴۴.

مارکوه علاوه بر این که نام این کوه است نام روستایی نیز می باشد که در دامنه شمالی آن قرار دارد و در حال حاضر داخل محدوده شهر کتالم است و آن را مارکوبن می نامند و جاده آسفالته کتالم به تالار سر از کنار آن می گذرد. حدوداً بیست سال قبل تأسیسات تقویت کننده رادیو و تلویزیون روی این کوه به وجود آمده است.

قلعه مارکوه

این قلعه روی مارکوه قرار دارد و باگذشت چندین قرن هنوز آثاری از آن برجای مانده است. تاریخ بنای این قلعه بر ما معلوم نیست اما وقایعی که در نیمه اول قرن ششم هجری قمری در آنجا رخ داد حکایت از قدمت تاریخی قلعه دارد و بیانگر آن است که این قلعه پیش از آن تاریخ نیز معمور بوده و مورد استفاده قرار می گرفت، احتمالاً تاریخ بنای آن به پیش از اسلام می رسد.

از این قلعه برای نخستین بار در کتاب جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل الله همدانی که در اوایل سده هشتم هـ. ق تألیف یافت سخن به میان آمده و در وقایعی که در سال ۵۳۶ هـ. ق در این قلعه اتفاق افتاد و به تسخیر اسماعیلیان در آمد، آنان برای آن حاکم معین نمودند^۱ که در صفحات آتی شرح آن خواهد آمد.

میان این قلعه و قلعه شاه نشین یا قلعه بند که در پشت هتل بزرگ رامسر روی کوه بلند پوشیده از درختان سرسبز جنگلی قرار گرفته است، ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. این قلعه در قرن ششم هـ. ق همانند قلعه مارکوه به تسخیر اسماعیلیان در آمد و اسماعیلیان قبل از آن که قلعه مارکوه را متصرف شوند به تسخیر قلعه یادشده پرداختند. نحوه ارتباط میان این دو قلعه به صورت مبسوط متعاقباً مورد بحث قرار خواهد گرفت. وضع داخلی قلعه مارکوه از لحاظ وسعت به نحوی است که گنجایش صد سرباز را دارد و همگی به راحتی می توانند در آن سکنی گزینند.

در وسط قلعه چاهی است که براساس روایات محلی، روزگاری میان آن و قلعه ای به نام قلعه باغ که در نیاسته رامسر واقع است و فاصله بالنسبه زیادی با مارکوه دارد راه ارتباطی وجود داشت.

وجود قطعات سفالین تنبوشه های شکسته در داخل قلعه مارکوه حاکی از آن است که آب آشامیدنی قلعه از چشمه های دور دست تأمین می گردید.

برج و باروی این قلعه با گذشت قرون متمادی هنوز برقرار است و تند باد حوادث نتوانست آن را محو و نابود سازد و استحکام آن بیشتر بدان لحاظ می باشد که از سنگ و گچ غربالی ساخته شده است.

طول ضلع شرقی آن ۱۷/۷۰ متر و قعر آن ۲/۳۰ متر و ارتفاعش ۶/۳۰ متر و طول ضلع غربی آن ۹ متر تمام است. ضلع شمالی با سنگی که در امتداد آن قرار دارد به دو قسمت تقسیم می شود: قسمت غربی آن ۱۴/۸۰ متر و قسمت شرقی آن که از سرسنگ جدا می گردد ۱۵ متر تمام است.^۱

نقاره خانه قلعه مارکوه

میرزا حسن خان اعتماد السلطنه که این قلعه را از نزدیک دیده است می نویسد:

«در تنکابن کوهی است موسوم به مارکوه و دخمه های متعدد و شب پره های زیادی در این دخمه ها هست که خود را به آدم و چراغ می زنند و مانع از دخول به دخمه ها می باشند. بالای آن کوه، جایی است مشهور به نقاره خانه، هرگاه سنگی بر آن موضع بزنند صدائی مثل طبل حادث می شود و تا نیم فرسخ آن صدا می رود»^۲

اسماعیلیان در قلعه مارکوه

قلعه مارکوه در نیمه اول قرن ششم هجری بر اثر یورش های مکرر اسماعیلیان به تسخیر آنان در آمد و چندی بعد یعنی در اواخر همین قرن بر دامنه فتوحاتشان افزوده گشت و از ملاط تا سخت سر به چنگ ایشان افتاد و چون این فرقه بیش از نیم قرن این منطقه را زیر سلطه خود داشتند جای آن دارد به اختصار سخنی از این گروه به میان آید تا خوانندگان عزیز باشکل گیری، عقاید و چگونگی فعالیت آنان آشنا گردند.

فرقه اسماعیلیه

اسماعیلیه فرقه ای را گویند که به امامت اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام قایلند و معتقدند که: اسماعیل بعد از امام جعفر الصادق علیه السلام هفتمین امام بوده و از انظار پنهان می باشد و ائمه بعد از او همه پنهانند و موقعی که مصلحت باشد ظاهر خواهند شد و به همین علت است که ایشان را اسماعیلیه خوانند و از آن جهت که قائل به هفت امامند

۱. از آستارا تا آستار باد، ج ۳، ص ۳۷.

۲. مرآة البلدان، ج ۱، ص ۸۱۲.

سبعیه می نامند.^۱

طراح و بنیانگذار این فرقه عبدالله بن قداح است. وی در قرن دوم هـ. ق می زیست. این گروه را تعلیمیه نیز می نامند، چه بر اساس اعتقادشان عقول بشر برای معرفت خداوند کافی نیست و لازم است شخصی به عنوان امام، مردم را از راه تعلیم به این معرفت آگاه کند. آنان همچنین معتقدند که اسلام دارای ظاهر و باطن است و اگر کسی بر باطن شریعت پی برد و ظواهر را مهمل گذارد ایرادی بر وی نیست و به همین علت به باطنیه شهرت یافتند. بر پایه این عقیده غالب احکام شریعت را به وجهی تأویل می کنند و برای هر یک از عبادات و غیر عبادات، باطنی می سازند.

پیروان فرقه اسماعیلیه در غرب آفریقا به پیشرفت بزرگی نائل آمده و در سال ۲۹۶ هـ. ق توانستند در تونس دولتی تشکیل دهند و برای آنکه ائمه شان با علویان ایران مشتبّه نشوند خود را منتسب به حضرت فاطمه علیها السلام دخت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ساختند و بر خود نام خلفای فاطمی نهادند. اینان به تدریج بر مصر و بخش اعظم شام و عربستان تسلط یافتند و در عهد ارسلان بساسیسی، یک سال هم در بغداد به نام خود خطبه خواندند. مهمترین عامل پیشرفت کار ایشان قبل از اینکه سلسله فاطمیان در آفریقا اهمیت پیدا کنند قیام قرامطه است که در سال ۲۷۸ هـ. ق ظهور کردند و بر بسیاری از شهرهای عراق، شام، عمان و بحرین استیلا یافتند و مکه را تسخیر کردند و مدتها باعث آزار و کشتار مسلمین در این نواحی بودند.^۲

قرامطه شاخه ای از فرقه اسماعیلیه بوده و منتسب به حمدان بن اشعث معروف به قرمط^۳ هستند که با خلفای عباسی جنگیدند و قریب دوست هزار زن و مرد مسلمان را کشتند. و در هنگام یورش به مکه بیش از ده هزار زائر را که سرگرم انجام مناسک حج بودند سر بریدند و حجر الاسود را از دیوار کعبه معظمه کنندند و با خود به عراق بردند، اما پس از گذشت ۲۳ سال آن را برگرداندند.^۴

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۳۳۲.

۲. همان منبع.

۳. قرمط کسی را گویند که دست و پایش کوتاه باشد (تاریخ تمدن اسلام، پاورقی صص ۶۸۲-۶۸۳).

۴. تاریخ تمدن اسلام، پاورقی صص ۶۸۲-۶۸۳.

به دنبال مرگ المستنصر بالله خلیفه فاطمی مصر میان دو پسرش «المصطفی لدین الله نزار» و «مستعلی» بر سر مسأله خلافت نزاع در گرفت. المستنصر بالله در عهد خلافت خود ابتدا نزار را به جانشینی خود برگزید اما بعداً از این عمل خود نادم شده و ولیعهدی را به پسر دیگرش مستعلی سپرد. اختلاف و نزاع دو برادر که هریک هوادارانی داشتند سبب گردید تا فرقه اسماعیلیه به دو گروه نزاریه و مستعلویه منشعب گردند، چیزی که هست نزار هیچگاه به خلافت دست نیافت و مغلوب و اسیر برادر شد و همچنان در اسارت بماند تا آن که در گذشت، اما پیروان و هوادارانش در اطراف و اکناف پراکندند و مردم را به سوی خود دعوت کردند. نزاریه این دعوت را دعوت جدید می نامند. اسماعیلیان ایران که از این تاریخ به بعد به دعوت مردم پرداختند جملگی از نزاریه اند و مدعی آنند که نسب شان به یکی از پسران نزار می رسد.^۱

حسن صباح

در عهد خلافت المستنصر بالله، یکی از کسانی که به فرقه اسماعیلیه گرایید شخصی بود به نام حسن صباح از مردم قم که اصل و نسب وی نامعلوم است^۲ مؤلف جامع التواریخ زادگاهش را قم دانسته و می نویسد: «نسبش به قبیله «حمیر» در یمن می رسد. پدرش علی بن محمد که در کوفه می زیست به قم آمد و در آنجا رحل اقامت افکند و حسن در همین شهر به دنیا آمد.^۳ عطا ملک جوینی را عقیدتی دیگر است، وی در این باره می نویسد: «او به قبیله حمیر منسوب است پدرش از یمن به کوفه و سپس به قم آمد و از آنجا به ری کوچ کرد و در این شهر مقیم گشت و حسن صباح در آنجا به دنیا آمد^۴ حسن صباح تا سن هفده سالگی پیرو مذهب شیعه اثنا عشریه بود اما به دنبال ملاقات با شخصی به نام امیره ضرآب که از معتقدان مذهب اسماعیلیه بود با این مذهب آشنا شد و بر اثر مداومت در هم نشینی با او، تحت تأثیر سخنان وی قرار گرفته و متمایل به این مذهب شد و پس از تماس های مداوم بابعضی از دعاة این فرقه نظیر ابونجم سراج

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۱۳۳.

۲. همان منبع.

۳. جامع التواریخ، ص ۹۷.

۴. تاریخ جهانگشا، ج ۳ ص ۱۸۷.

و عبدالملک عطاش در سلک پیروان نزاریه در آمد و از جانب عطاش که داعی عراق بود به نیابت برگزیده شد و به توصیه اش سفری به مصر کرد. این سفر به سال ۴۷۱ هـ. ق انجام گرفت و حسن یک سال و نیم در آنجا بماند.^۱ و سپس عازم اسکندریه شد و هفده ماه در آنجا ماندگار گشت و آنگاه از طریق بغداد، خوزستان، یزدو کرمان به اصفهان آمد و از آنجا روانه فریم و شهریار کوه گردید و پس از چهار ماه اقامت دوباره به خوزستان رفت و سه ماه بعد آهنگ مراجعت کرد و به دامغان آمد و به مدت سه سال در دامغان، گرگان و چناشک بماند^۲ و سپس به شهریار کوه رفت و جمعی از داعیان را به اندج رود و ولایات دیگر الموت فرستاد تا مردم را به سوی او دعوت نمایند.

حسن مصمم شد به دیلمان برود اما نه از راه ری، چه از آن بیم داشت که مبادا به دست ابومسلم رازی بیفتد، زیرا خواجه نظام الملک، ابومسلم رازی را مأمور دستگیری او نموده بود و ابومسلم پیوسته او را دنبال می کرد.

حسن صباح به ساری آمد و از آنجا عازم دماوند شد و از راه خوار ری وارد قزوین گردید و چند روزی در آنجا ماندگار گشت و گروهی از یاران را که همراهش بودند به طور پراکنده و متفرق به الموت فرستاد.^۳ در آن ایام که مهدی علوی از سوی سلطان ملکشاه حاکم الموت بود، حسن قائینی او را به مذهب اسماعیلیه دعوت کرد، مهدی علوی به ظاهر دعوتش را قبول کرد. گروهی از الموتیان نیز دعوتش را پذیرفتند.

مهدی علوی از آن جهت تظاهر به قبول این مذهب کرد تا آن نو کیشان را بشناسد و از قلعه بیرون براند. وی با این حيله نگهبانانی را که دعوت حسن قائینی را پذیرفته و به کیش تازه در آمده بودند شناخت و ایشان را به بهانه های گوناگون از قلعه بیرون کرد و آنگاه دروازه را بست و گفت: «دژ از آن سلطان است و بیگانه را به درون آن راه نیست». اما حسن قائینی وساطت کرد و رانندگان دوباره به قلعه باز گشتند ولی دیگر فرمان مهدی علوی را نمی بردند.^۴

حسن صباح از قزوین وارد دیلمان شد و از سلسکویه اشکور به اندج رود که در

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۱۳۲.

۲. جامع التواریخ، ص ۹۷.

۳. همان منبع، صص ۱۰۳ - ۱۰۴.

۴. همان منبع، ص ۱۰۴.

همسایگی الموت قرار گرفته است آمد و یک چندی در آنجا مقیم شد و مردم را به کیش خود دعوت می کرد، تا آنکه در شب چهارشنبه ششم رجب سال ۴۸۳ هـ. ق گروهی از یارانش مخفیانه او را وارد قلعه الموت کردند و با نام عاریتی دهخدا در آنجا جای دادند. الموت را در قدیم الایام اله موت به معنای آشیانه عقاب می گفتند و عجیب آن که حروف اله موت به حساب جمل (ابجد) منطبق با سال ورود حسن صباح بدانجا است.^۱

مهدی علوی زمانی متوجه ورود حسن صباح شد که دیگر دیر شده بود لذا ناگزیر شد به او اجازه اقامت بدهد. آنگاه مهدی علوی تحت فشار شدید قلعه الموت را به بهای سه هزار دینار زر به حسن صباح فروخت و حسن صباح پیش از آنکه او را از قلعه بیرون براند براتی به عهده رئیس مظفر حاکم گردکوه و دامغان که در خفا دعوت او را پذیرفته و به کیش اسماعیلیه در آمده بود نوشت تا سه هزار دینار زر به او بپردازد.^۲ متن برات چنین است: «رئیس م - ظ حفظه الله مبلغ سه هزار دینار بهای دژ الموت به مهدی علوی رساند. علی النبی وآله السلام وحسبنا الله ونعم الوکیل».^۳

روایتی مشهور در باره فریبکاری حسن صباح است که این مرد بعد از ورود به قلعه الموت با تظاهر و ریاکاری که در انجام تکالیف شرعی داشت و اصولاً بنیان کارش بر پایه حيله و نیرنگ بود از مهدی علوی خواست که زمینی به قدر پوست گاو به او بفروشد و مهدی علوی با این درخواست موافقت کرد و بفروخت، حسن صباح پوست گاو را به صورت رشته های دراز برید و به دور قلعه کشید و با این حيله توانست قلعه الموت را به چنگ آورد و مهدی علوی را از دژ بیرون راند.^۴

مدتی بعد مهدی علوی به دامغان وارد شد و به علت فقر و احتیاج، برات را نزد رئیس مظفر برد و او برات را بوسید و بی درنگ سه هزار دینار زر سرخ تحویلش داد.^۵ کار حسن صباح بالا گرفت و ۳۵ سال با قدرتی فوق العاده فرمانروایی کرد.

۱. جامع التواریخ، ص ۱۰۴؛ تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۳۶۵ - ۳۶۶.

۳. تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۱۹۵.

۴. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۳۶۵ - ۳۶۶.

۵. تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۱۹۵.

حکومتی را کہ او بہ دست خویش بنا نہادہ بود ۱۷۱ سال دوام یافت وجانشینانش کہ ہفت تن بود راہ اورا ادامہ دادند^۱ ودر طول این مدت ۳۵ قلعہ در الموت وحوالی آن و ۷۰ قلعہ در قومس ودامغان را تسخیر کردند^۲ واین تعداد غیر از قلاعی است کہ در مناطق کوهستانی وارتفاعاتی کہ در مجاورت دریا ویا کمی دورتر از آن بنا نہادہ یا تسخیر کردہ بودند .

حسن صباح رہبری گروہی را کہ فدائیان نامیدہ می شدند بر عہدہ داشت ودر واقع این گروہ تروریست ہایی بودند کہ تبعیت از رہبرشان را لازم الاتباع دانستہ واز او دستور می گرفتند . فدائیان در طول حکومت ۳۵ سالہ اش ۴۸ تن را کشتند.^۳ حسن صباح کہ بہ شیخ الجبل شہرت داشت ، توانست مذهب اسماعیلیہ را اشاعہ دہد و رؤسای کیش زردشتی را وادار بہ پذیرش این مذهب نماید .

خوچکو (شودزکو^۴) محقق روسی کہ در آغاز قرن نوزدہم میلادی از طرف حکومت روسیہ سمتی رسمی در رشت داشت در این بارہ می نویسد : «در ایام سلطنت سلجوقیان آئین اہورا مزدا ہنوز چندین معبد در گیلان بہ یادگار داشت لکن وقتی شیخ الجبل (حسن صباح) در الموت ظہور کرد رؤسای مذہبی گبر بہ زور اخراج ویا مجبور بہ قبول مذهب اسماعیلی شدند»^۵ .

حسن صباح ظاہر الصلاح بود ومبالغہ او در ترویج مذهب بہ مرتبہ ای رسید کہ شخصی را در الموت بہ خاطر آن کہ نی می نواخت از قلعہ بیرون کرد ، مردم ہرچہ التماس کردند کہ اورا بہ قلعہ بازگرداند نپذیرفت . وی طی اقامت خود در قلعہ الموت فقط در دو نوبت روی بام خانہ ای کہ در آن اقامت داشت رفت وہرگز از حصار قلعہ بیرون نیامد وسرانجام در ربیع الآخر سال ۵۱۸ھ. ق درگذشت .^۶

حملہ بہ گیلان

- ۱ . تاریخ حبیب السیر ، ج ۲ ، جزء چہارم ، صص ۳۶۵-۳۶۶ .
- ۲ . قلاع اسماعیلیہ ، صص ۱-۲ .
- ۳ . جامع التواریخ ، ص ۱۳۴ .
- ۴ . تاریخ گیلان ، رابینو ، ص ۶۳۴ .
- ۵ . جامع التواریخ ، ص ۱۴۸ .
- ۶ . تاریخ حبیب السیر ، ج ۲ ، جزء چہارم ، ص ۳۶۶ .

پس از درگذشت حسن صباح، کیابزرگ امید که در اصل از مردم ولایت رودبار بود به امارت رسید و مانند سلف خود به تحکیم مبانی مذهب اسماعیلیه اهتمام ورزیده و طی چهارده سال و دو ماه و بیست روز حکومت خویش با سلاطین سلجوقی جنگید. وی در سنه ۵۲۶هـ. ق سپاهی از الموتیان را روانه گیلان کرد تا با ابوهاشم زید علوی که دعوی زعامت داشت به مقابله پردازد.^۱

کیا بزرگ نخست نامه ای به ابوهاشم نوشت و او را دعوت به پذیرش مذهب اسماعیلیه و اطاعت از خویشان کرد. ابوهاشم به کسی که نامه کیا بزرگ را بدو رسانده بود گفت: «گفتار شما همه کفر والحاد و زندقه است، اگر حاضر شوید مناظره کنیم، کافری شما ظاهر گردد». بنا به قولی ابوهاشم گفت که: «مسلک اسماعیلیه غیر از طریقه اثنا عشریه است و من زیر بار این مسلک نخواهم رفت».^۲ سخنان ابوهاشم اثری نبخشید و الموتیان به ستیز با او برخاستند، سید که سخت وحشت زده شده بود به تجهیز قوا پرداخت و جنگ میان طرفین آغاز شد و به شکست و فرار ابوهاشم انجامید. مهاجمان به تعقیبش پرداخته او را دستگیر نمودند و کشتند و پیکرش را سوزاندند.^۳

یورش به گرجیان و تسخیر قلعه مارکوه

اسماعیلیان هرکجا که قدم می نهادند اگر قلعه ای را می یافتند بلا فاصله آن را تسخیر می کردند. قلعه مارکوه به لحاظ اهمیت سوق الجیشی مورد توجه آنان قرار گرفت و در بعضی مواقع ولایت گرجیان را به طمع تسخیر قلعه یاد شده مورد هجوم قرار می دادند. در سنه ۵۳۲هـ. ق به گرجیان حمله کردند و چندین آبادی و قریه را ویران ساختند.^۴ این نخستین حمله جدی اسماعیلیان بعد از حمله به گیلان بود. دومین حمله یک سال بعد از درگذشت کیا بزرگ امید و روی کار آمدن پسرش محمد روی داد.^۵ در ماه رجب سنه ۵۳۳هـ. ق (به روایتی ۵۳۶هـ. ق) سپاهیان الموت حمله را

۱. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۶۹.

۲. سادات مقدمه گیلان، ص ۱۲۴.

۳. جامع التواریخ، ص ۱۴۱؛ تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۷۰.

۴. جامع التواریخ، ص ۱۴۴.

۵. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۶۹.

آغاز کردند و به عزم تسخیر سیحان بدانجا لشکر کشیدند و سراسر آن منطقه را به آتش کشاندند و دژ را تعمیر کردند و ذخایر خود را به دانجا منتقل نمودند و گاهگاه نیز گرجیان را سخت در محاصره خویش قرار می دادند و چنان عرصه را بر آنان تنگ می کردند که کوه نشینان گرجیانی و همسایگان تنه‌جی یارای کمک رسانی به محاصره شدگان را نداشتند و حتی گرشاسب، امیر گرجیان ناگزیر به ترك مملکت خود شد.

مؤلف کتاب جامع التواریخ می نویسد: امیر طراسف بن ملک شاه گرجی از برادرش گرشاسب برگشت و پیش رفیقان آمد و کار گرشاسب به جایی رسیده بود که یک دم ایمن نبود. پس نزد داعی، پادشاه دیلمان کس فرستاد و نیز به اصفهید علی بن شهریار پادشاه طبرستان پیغام داد که: «اینجا نمی توانم بودن که می خواهم بیایم و با ایشان مواضعه کرد. امیر لشکر گیر پسر عم گرشاسب، با اصحاب خود به جانب طبرستان شد...»^۱.

قلعه مارکوه سرانجام به دست اسماعیلیان افتاد و آنان به بازسازی آنجا پرداختند و نامش را مبارک کوه نهاده و کیا محمد بن علی خسرو فیروزی را حاکم آنجا قرار دادند و چون کار گرجیان بساختند به الموت بازگشتند.^۲ گرجیان قبلاً نیز دوبار به دست اسماعیلیان افتاده بود، بار اول در سنه ۴۹۸ هـ. ق بعد از مرگ سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی اتفاق افتاد و گیلان و مازندران ورستمدار و تنهجان و گرجیان به تسخیر آنان درآمد^۳ و برای دومین بار در سنه ۵۱۰ هـ. ق ولایات یادشده را اسماعیلیان تصرف کردند.^۴

چهل شهید

در مشرق مارکوه در آن سوی رودخانه نسا رود، گورستانی است که بقعه‌ای کوچک در ضلع شمال غربی آن قرار دارد و به چهل شهید معروف است. گویند در یک روز چهل تن در آنجا به شهادت رسیدند. ظاهراً شهادت این چهل تن با حمله اسماعیلیان

۱. زبدة التواریخ، صص ۱۸۴-۱۸۵؛ جامع التواریخ، صص ۱۴۸-۱۴۷.

۲. جامع التواریخ، ص ۱۴۸.

۳. زبدة التواریخ، ص ۱۵۵.

۴. همان منبع، ص ۱۶۷.

به گرجیان و تسخیر قلعه مارکوه بی ارتباط نیست و مورخان به غیر از این یورش اسماعیلیان تهاجم دیگری را ثبت نکردند. از این رو می توان گفت که: این شهیدان به دست ایشان جان خود را از دست دادند.

قلعه باغ نیاسته رامسر

در دامنه شمالی مارکوه در حد فاصل جاده آسفالته و نیاسته رامسر آثار قلعه ای قدیمی وجود دارد که بی ارتباط با قلعه مارکوه نیست و به قلعه باغ معروف می باشد. به نظر می رسد از داخل قلعه مارکوه به قلعه باغ، سمجی وجود داشت و این سمج سر از چاه قلعه مارکوه بیرون می آورد. اطراف آن خندقی به عرض ۸ متر و عمق چهارمتر حفر شده بود که با گذشت ایام آکنده از گل ولای شد و بقیه اراضی آن مبدل به باغ چای^۱ و مرکبات گردید. مساحت داخل قلعه حدوداً پانزده هزار متر و ارتفاع آن دو متر است.

قلعه گرزمانسر

قلعه گرزمانسر یا قلعه دزکول در مجاورت قریه گرسباسر و به گفته رایینو گرلسپه سر^۲ قرار دارد و این قریه یکی از روستاهای کوهستانی رامسر است و اکنون به گرسمه سر شهرت دارد و باجند رودبار رامسر فاصله چندانی ندارد. گرسباسر، گرلسپه و گرسمه سر تحریف شده گرزمانسر است و گرزمانسر مرکب از گرزمان+سر می باشد و گرزمان را در لغت، آسمان، عرش اعظم یا فلک الافلاک و بهشت گویند، این واژه پارسی است و در اوستا، گرومانا و گرومنانه و در پازند، گروثمان و به زبان سغدی، غرومن و در اصطلاح مانوی، به پارسی میانه گراسمان نامیده می شود. سر در گویش محلی بالا و روی چیززی را گویند، لذا گرزمان سر به معنای بالای بهشت است.^۳

قلعه یاد شده که در منطقه خوش آب و هوای ییلاقی جنت رودبار رامسر قرار گرفته است از نامش چنین پیداست که باید قلعه ای باستانی و مربوط به دوره پیش از اسلام و یا لا اقل مربوط به عهد حسن صباح باشد چه این قلعه روی قله مخروطی شکل قرار

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۴۲.

۲. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۲۳.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه گرزمان.

گرفته و محیط بر اطراف است و می توان تا ساحل دریا را که فرسنگ ها با آن فاصله دارد زیر نظر گرفت و مراقبت نمود از این رو مجازاً نام گرزمان به معنای آسمان بر آن نهاده شد. از سوی دیگر چشم انداز این کوه از ساحل دریا منظره ای بس دل انگیز است و چون پیروان آیین زردشت معتقد به حیات پس از مرگ برای مکافات یا مجازات و بقای روح هستند و در حقیقت یکی از اصول اعتقادی آنان به شمار می آید، لذا وجود بهشت را امری ضروری می دانند.^۱ آنان عقیده دارند که بهشت در جبال «هربرزایتی» یعنی کوه مرتفع که در زبان پهلوی البرج و امروزه البرز نامیده می شود واقع بوده و کوه مجهول الحال در زمین به سوی بالا رفته و از ستارگان می گذرد و به قلمرو بی نهایت نور یعنی به بهشت اهورا مزدا منزلگاه نعمات می رسد، این کوه ام الجبال است و قله آن در شرافت ابدی شناور است.^۲ با این اعتقاد زردشتیان، به نظر می رسد که مقصود از کوه مجهول الحال در البرز همان گرزمان سر است.

از طرف دیگر اسماعیلیان معتقد به تناسخ اند و بهشت را صورت مردم می دانند و بر این باورند که تنها یک بهشت وجود دارد آن هم گرزمان که در آسمان است. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی می نویسد: «... و در حال بعث و نشر و مبدء و معاد، تناسخ گویند. همچنین گویند: صورت مردم بهشت است و لکن بهشت گرزمان در آسمان است».^۳ از این گفته خواجه رشید الدین می توان دریافت که قلعه گرزمان سر که بعد از قلاع الموت و لمسر مهمترین قلعه به شمار می آید مورد استفاده اسماعیلیان قرار می گرفت و چون جایگاهی است سر سبز و خوش و خرم و در مکان مرتفعی قرار گرفته است تشبیه به بهشت آسمان نموده و نام گرزمان بر آن نهاده اند تا یاد آور بهشت گرزمان در آسمان باشد. ناگفته نماند که پیروان حسن صباح بیشتر قلاع شان در سلسله جبال البرز قرار گرفته است و قلعه الموت که از استحکام بی نظیری بر خوردار است سالیان درازی مرکز رهبری آنان محسوب می شد.

در حال حاضر بقایایی از دیوار قلعه گرزمانسر که از سنگ و ملاط محکم چیده شده به چشم می خورد و آثار تنبوشه های سفالین بر جای مانده داخل قلعه گواه آن است

۱. تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ج ۱، صص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. همان منبع.

۳. جامع التواریخ، ص ۱۵۲.

که آب قلعه از چشمه های مناطق نزدیک تأمین می شده است.

وقایع تاریخی گرزمانسر

در قلعه گرزمانسر حوادث و وقایعی رخ داده است که در بخش سادات کیانی مؤیدی شرح مبسوطی از آن آمده است و توجه خوانندگان گرامی بدان معطوف می گردد.

قلعه ایزکی

این قلعه در ضلع جنوبی جاده جنت رودبار جنب انبار شرکت تعاونی و کمی بالاتر از روستایی که نامش ایزکی می باشد قرار دارد و امروزه به قلعه «علیرضا گردن» شهرت دارد و این قلعه را امیر ناماوربن کیکاوس یکی از سرکردگان ملاحده به سال ۵۳۴هـ. ق بنا نمود، ظاهراً در آن زمان موضع یادشده را ازیکه می نامیدند^۱ و ایزکی صورت تغییر یافته آن است.

در زبده التواریخ که به سال ۷۰۰هـ. ق تألیف شده، آمده است که: «رفیقان چون کارگریان بساختند به الموت آمدند و بیست و سوم محرم اربع و ثلاثین و خمسمائة امیر ناماوربن کیکاوس به گیلان مبادرت نمود به جایی که سیاه کیله رود (سیاهکلرود امروزی) خوانند و به موضعی که ازیکه گویند دزی بنا کرد و رفیقان را باذخایر آنجا نشانند»^۲ از این قلعه آثار قابل توجهی بر جای نمانده است.

قلعه گل کند جنت رودبار

این قلعه که در محل آن را گاو سره گردن می گویند در جنده روبار (جنت رودبار) واقع است، در محل معروف است که سمجی به چاه قلعه مارکوه دارد.^۳

قلعه دربندان جنت رودبار

این قلعه نیز در جنت رود بار واقع است^۴

۱. از آستارا تا آستار باد، ج ۳، ص ۲۹.

۲. زبده التواریخ، ص ۱۸۵.

۳. همان منبع.

۴. از آستارا تا آستار باد، ج ۳، ص ۴۲.

۵. همان منبع، ج ۳، ص ۴۳.

قلعه چاک جنت رودبار

این قلعه روی تپه‌ای در چاک جنده رودبار قرار دارد و در محل معروف به قلعه چاک کوتی می‌باشد و کوتی در گویش محلی به معنای تپه و موضعی کم ارتفاع است و به همین سبب بدان نام شهرت یافت.

قلعه زین پشت رامسر

این قلعه روی قلّه کوه زین پشت جواهرده رامسربنا شده و هنوز هم آثاری از آن به چشم می‌خورد.^۱

قلعه پایین مازو رامسر

این قلعه بر سر قله کوه بنا شده و آثار باقیمانده و دیوارهای قلعه‌ای قدیمی از سنگ دیده می‌شود.^۲

قلعه لَتر رامسر

این قلعه تاچندی قبل در ضلع شمالی لتر کمی بالاتر از امامزاده گالش محله باقی بود، اما بعضی مردم نا آگاه بایبل و کلنگ بدانجا حمله ور شده و به طمع دست یابی به دوفینه تمامی آثار آن حتی بقایای برج دیدبانی را با خاک یکسان کردند.

قلعه حَش چال

آثار قلعه‌ای قدیمی در خش چال بالای دهکده میح بالا اشکور به چشم می‌خورد.^۳

قلعه دزکول رامسر

تپه دزکول در ضلع جنوبی خیابان تنگدره قرار دارد و ارتفاع آن از سطح زمین اندک است. اطراف آن منطقه مسکونی بوده و به دزکول بن معروف می‌باشد. دزکول ترکیب اضافی مقلوب بوده و به معنای تپه‌ای است که قلعه روی آن بنا شده باشد چه کول در گویش محلی به معنای بر آمدگی است و تل و پشته را که نوعی بر آمدگی روی زمین است

۱. از آستارا تا آستار باد، ج ۳، ص ۴۲.

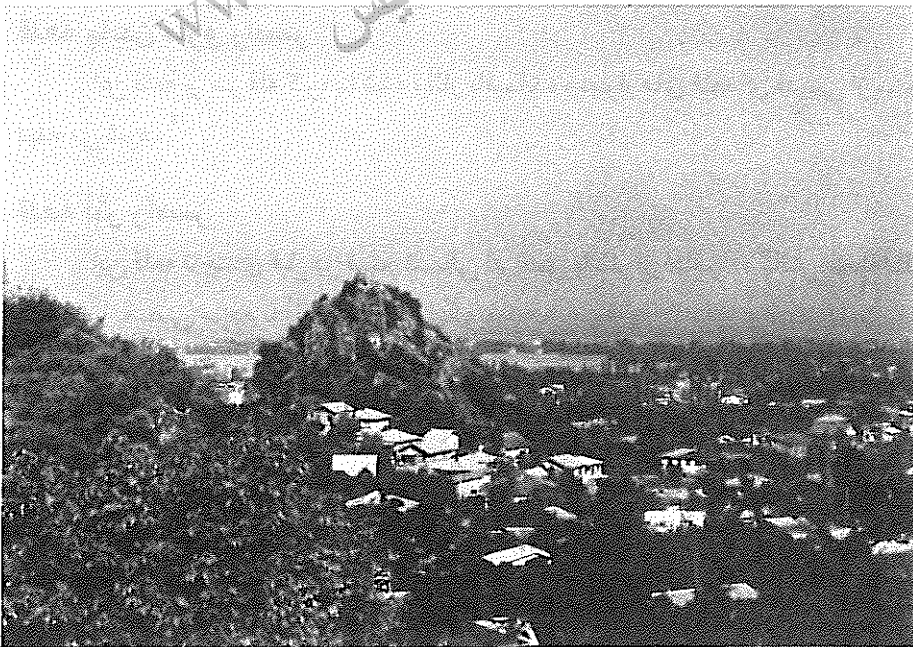
۲. همان منبع، ج ۳، ص ۴۰.

۳. همان منبع، ج ۲، ص ۴۱۵.

کول می نامند. معروف است که روی دزکول قلعه ای بوده و سمج غار «شب پره چال» به این قلعه و احتمالاً به کوه ایلمیلی منتهی می شد.

دامنه اطراف دزکول به منطقه مسکونی و باغ چای و مرکبات تبدیل گردید و جاده منبع آب وروستای پس کرات از ضلع جنوبی آن می گذرد.

از این قلعه اثری بر جای نمانده است. دزکول همچون نقاط دیگر از ضربات کلنگ حفاران غیر مجاز مصون نمانده و حفاری هایی در آن صورت گرفت، اما بر کسی معلوم نشد که دفینه ویا اثری باستانی به دست آمده باشد. چیزی که هست شایعات زیادی در مورد وجود دفینه در دزکول بر سر زبانها است والله اعلم.



قلعه دزکول رامسر

ایلمیلی (الملی)^۱

ایلمیلی نام کوه معروفی است که در غرب شهر رامسر قرار دارد و در سراسر کرانه جنوبی دریای خزر یگانه کوهی است که فاصله آن با دریا از هر جای دیگر کمتر می باشد

۱. در یک سند خطی که نزد نگارنده موجود است، تاریخ آن ۱۲۴۷ هـ. ق، نام این کوه الملی آمده است.

ودماغه جبال البرز در این موضع به دریا خیلی نزدیک است. شیب این کوه نسبتاً زیاد بوده و شاهراه ساحلی از کنار آن می‌گذرد و این کوه مانند مارکوه چشم انداز زیبا و خیره کننده‌ای دارد و از بالای آن می‌توان نقاط دور دست اطراف را تماشا کرد، از این رو در ادوار مختلف از اهمیت سوق الجیشی برخوردار بوده و ظاهراً برای دیدبانی و کنترل عبور و مرور کشتی‌ها و آمد و رفت‌های تجاری و جنگی مورد استفاده قرار می‌گرفت. مضافاً این موضع مناسب‌ترین کمینگاه برای شیخون زدن به قوای دشمن و متجاوزان به شمار می‌آید و همچون قلاع دزکول، شاه نشین، مارکوه و شاه سیروس چابکسر که در فواصلی معین و محاذی هم قرار گرفته‌اند برای تبادل اطلاعات نظامی بهترین موقعیت را داشت. وضع جغرافیایی این کوه‌ها و قلاع یاد شده طوری است که دیده بانان در مواقع اضطراری به سبب مسلط بودن بر خشکی و دریا می‌توانستند با دادن علامت، هر نوع حرکت مشکوک دشمن را در کوتاه‌ترین مدت به اطلاع یکدیگر برسانند.

چاه ایلمیلی

روی این کوه چاهی است که دیواره داخل آن را با سنگ چیده‌اند. دهانه این چاه که در محل به «یاغی لوکا» معروف است حدوداً سه متر می‌باشد. آقای اسکندر لاریجانی اهل توبن رامسر که چند سال قبل تا عمق سی متری آن رفته است اظهار می‌دارد که: «در ایام جوانی همراه دو تن از بستگان بدانجا رفتیم و من داو طلبانه مصمم شدم وارد چاه شوم، لذا ریسمانی محکم و بلند به کمر بستم و یک سر آن را همراهانم محکم نگه داشتند تا در صورت بروز خطر احتمالی مرا بالا بکشند، تا عمق سی متری به راحتی پایین رفتم اما بر اثر فشار و سنگینی هوا نتوانستم پایین تر بروم و ناگزیر از خروج آنجا شدم، چیزی که بیش از همه توجه مرا بدان معطوف نمود وجود فضای نسبتاً وسیع آنجا بود که وسعتی بیشتر از دهانه چاه داشت. انتهای آن ناپیدا بود. پیش از ورود من به داخل چاه برای آن که از عمق اطلاع یابیم، تنه بریده درختی را به درون افکنده بودیم، اما در آن عمق سی متری اثری از آن ندیدم ظاهراً در عمق پایین تری فرو رفته بود».

گویند: این چاه به سوی ساحل دریا راه دارد. محتمل است که منتهی به شهر گمشده‌ای می‌شد که شرح آن در همین بخش خواهد آمد.

یاغی لوکا

واژه‌ای مرکب از یاغی و لوکا بوده و ترکیبی اضافی و مانند ترکیبات دیگر اضافی

گیلکی مقلوب می‌باشد و مشتمل بر دو واژه ترکی مغولی و گیلکی است و یاغی واژه‌ای مغولی است و متمرّد و سرکش را گویند و «لوکا» در گویش محلی رامسری سوراخ و روزنه و معنای مجازی آن پناهگاه است. ظاهرآز اوایل قرن هفتم هـ. ق که مغولان وارد سرزمین ساحلی جنوب دریای خزر شدند، استعمال چنین واژه‌هایی متداول گردید. اینکه یاغیان و راهزنان از کوه ایلملی و چاه یاغی لوکا برای حمله و یورش به کاروان‌ها و یا دستبرد به منازل آبادی‌های اطراف استفاده می‌کردند جای تردید نیست. مؤید آن داستان‌هایی از این گونه حملات و یورش‌ها است که از زمان‌های دور سینه به سینه به ما رسیده که برآن اساس یاغیان و راهزنان به راحتی می‌توانستند از داخل چاه، خود را به نقطه امنی در ساحل برسانند و در آنجا راهزنی کنند. چاه دیگری در ضلع غربی همین چاه با فاصله‌ای نزدیک قرار دارد و محتمل است از این چاه در مواقع اضطراری برای حمله به کاروان‌ها استفاده می‌شد و یا آن‌که یکی از این چاه‌ها ورودی و دیگری خروجی بوده است.

داستانی از رشادت و جانفشانی آقا جهان قلی بیک

بنا به روایات محلی در آن زمان که یاغیان و راهزنان، ایلملی را پایگاه عملیات راهزنی خود قرار داده و عرصه را بر مردم تنگ می‌نمودند، مردی سلمانی در آن حوالی می‌زیست و به آرایشگری اشتغال داشت و سلمانی رئیس یاغیان نیز بود. وی گرچه به اصطلاح امروزی سلمانی مخصوص به حساب می‌آمد اما راهزنی و یاغیگری را نمی‌پسندید و از راهزنان که مردم را به ستوه آورده و سلب آسایش و امنیت آنان می‌کردند سخت متنفر بود.

هرچند سلمانی پاکدل تظاهر به دوستی با آنان می‌کرد و رئیس ایشان نسبت به او اعتماد کامل داشت اما در صدد به دست آوردن فرصتی مناسب بود تا این مرد دیو سیرت را از پای در آورد و مردم را از شر وجودش راحت کند. وی که قلبش مالا مال از ایمان به خدا بود روزی هنگام اصلاح سر و صورت رئیس راهزنان با تیغ سلمانی سر آن ناپاک را از تن جدا کرد و پا به فرار نهاد و از بالای کوه ایلملی به طرف پایین سرازیر شد و توانست از رودخانه ترك رود بگذرد، اما راهزنان به تعقیب وی پرداختند و با عبور از رودخانه، خود را به او رساندند و به ضرب شمشیر یک دست او را قطع کردند.^۱ سلمانی که خون

۱. موضعی که دست سلمانی در آنجا قطع شد بعدها به صورت گورستان در آمد. این ←

از دستش فرو می چکید به فرار خود ادامه داد اما دیگر توان رفتن را نداشت. هنوز گامی چند برنداشته بود که، تعقیب کنندگان او را از پای در آوردند. پیکرش در همانجا به خاک سپرده شد. وزیران نگاه مردم گردید اطراف آن گورستانی قدیمی است که بیشتر مدفونین آنجا سادات هستند.

چکامه ایلمیلی

در این مقال جای آن دارد از شاعری پر شور و دلسوخته یادی بشود که چکامه ای زیبا به زبان گیلکی ولهجه رامسری خطاب به ایلمیلی سروده و در آن از نابسامانی‌ها و نابرابری‌های موجود عصر خویش سخن به میان آورده است. او با طبقه محروم اجتماع درد آشنا بوده و سوز درونی خود را چنان زیبا بیان داشت که با گذشت سالیانی چند، هنوز از تازگی و طراوت برخوردار می باشد. شادروان مهندس سید مرتضی روحانی در جواهرده رامسر به سال ۱۳۲۱ ش در خانواده‌ای روحانی تولد یافت و دوره دبستان را در شهر رودسر گذراند و سپس عازم قم شده و در دبیرستان حکیم نظامی (امام صادق علیه السلام) فعلی) سرگرم تحصیل گردید و پس از اتمام دوره دبیرستان وارد دانشکده فنی شد و آن را به پایان رساند و در بخش حفاری و اکتشاف شرکت ملی نفت استخدام و سرگرم کار گردید. کثرت مشغله او را از عشق به شعر و ادب باز نداشت و در اوقات فراغت گاهی شعر می سرود ولی اجل مهلتش نداد و در اوایل اردیبهشت ۱۳۵۸ ش در بازگشت از سفر یزد دچار سانحه اتومبیل شد و در حین رانندگی بین راه یزد و نائین جان خود را از دست داد و پیکر خونینش در گورستان بهشت زهراي تهران به خاک سپرده شد.

آن مرحوم این قطعه شعر را در بهار سال ۱۳۴۷ ش در مشهد سرود و در تابستان همان سال در یک روز مه آلود که میهمان نگارنده در بیلاق جواهرده بود قرائت نمود و نگارنده آن را ضبط نمود. شاعر ضمن بیان مقدمه‌ای اظهار داشت که: «ایلمیلی کوهی است در غرب رامسر و به خاطر آن که این کوه ناظری آگاه برای مردم رامسر است، این قطعه شعر بیانگر احساس آنان بوده و بازگو کننده آلام و دردهای طبقه محروم ورنجدیده‌ای است که می سوزند و می سازند».

« گورستان در ضلع شرقی مسجد فعلی تنگدره رامسر واقع است و امروزه مبدل به باغ مرکبات گردیده است.

ایلمیلی ایلمیلی جان!

ایلمیلی! هندا بهسار پادکته
 آبرشان فرار کُنن فرار کُنن
 ایلمیلی! می‌شیم بُم رُخان کنار
 هم جبار میلج ک شان خوان درن
 ایلمیلی هندا بجبار زند بیسه
 از صبی کسار کُنن کسار کُنن
 چای دار بوله بز چای دار مثل زمره وکت
 ایلمیلی! الش شان یلاق شنن
 ت دان کسالش روزف نم
 هندا گالش وچ موجب سور نیه
 ایلمیلی! یادهر تا الن چنتا جوان داریکت؟
 دشت صحرا هم جا عطر در
 ایلمیلی! موردوم دل ترس در
 ایلمیلی! یادهر از مستان سیا ورف بُم
 ایلمیلی! موردوم اسال عیدتن
 وچ شان کوشنی تن میدان من
 ایلمیلی! تیرانی شان^۳ راد کتن
 سخت سری موشت آدم وکت زن گل نخ نشین
 تا صبی رقص کتن دیر یا کنار

هندا من دامان ورف آب بیه
 آبرشان فرار کُنن فرار کُنن
 چنر بز مثل عوروس
 هسال سر پیر چینی سر
 زن گل وچین راد کتن همه جبار تا زونو سر گل دکن
 شان سر خشان هنان
 کجا گل هندا زبیل بز بیگین
 گونن هان جور دی محل ورف در
 ایلمیلی! گالش شان رحمت بونن
 بشا تا دار تکال وک بیچین
 ایلمیلی! مرگبات شوکف بز
 ایلمیلی! موردوم دل دار سر نیه
 نکسن ورف بیسه باد بیه
 پردخسال یخ بز نابود بب
 کیچ شان خ گوش گوشوار وتن
 ایلمیلی! موردوم دل ترس در
 رشست رچالوس ر
 ماشین دل مرد گل گل پیرن دکن
 ایلمیلی! گمان کُنن تیرانی شان غم ندرن

۱. این باد را باد سیاه می نامند که اگر بوزد پوست تنه درختان مرکبات را می ترکاند و سبب خشکیدن آن می گردد.
۲. منظور شاعر ریزش برف سنگین و وزش باد سیاه زمستان سال ۱۳۴۲ش است که خسارت زیادی وارد آورد.
۳. گرچه در اینجا روی سخن با تهرانی ها است اما منحصر به آنان نیست بلکه همه مسافران بی غم را در بر می گیرد که از گوشه و کنار مملکت و سراسر دنیا راه می افتند و سر از رامسر و نقاط دیگر ساحلی در می آورند.

ایلمیلی نیسا کن چت اُشان
 ایلمیلی! وَختی هُنم تیران جی
 وَختی مُ نیسا کُنم ت سُرَخ آلال دیم
 مُ ک باور نُکنم گُرد دُگردن ت چُم
 موزدومُشان تفسنگ وَتن بُشان
 تر یا سَف نُکُردُ ایلمیلی جان؟
 ایلمیلی! وَختی ت سَز وَرَف نیشُر
 دیو بسا دُتل دُوج من زوگو کُن
 آسمان جیسر هِن سیابون
 ت هَشَه راس هَس
 ت دان هِند بهه رار را دکن
 آبرشان فرار کُنن فرار کُنن
 هَم ج ج راد کنه راد کنه

واز کُنن چیندی اُشان بی خیالن؟
 وَختی م چُم دکن ت سبز دامان دل
 مُ ک باور نُکنم کُتسا بگردن ت دس
 ایلمیلی ایلمیلی جان! یاد دیسار هَرَم
 هَف سال تمام دامان من جنگ بگردن

سیه تیز می ته چُم پرد زن
 وَلک شان یزم کُنان جر کُنن
 ایلمیلی! م دل همش ت وَرنیه
 ت ن فریاد زن ن کب زن
 هِند من دامان وَرَف آب بون
 آفتاب دریا الک مثل عوروس خند زن
 ایلمیلی! ایلمیلی جان!

۱. ایلمیلی! بار دیگر فصل بهار فرا رسید و دوباره برف جنگل آب شد

ابرهای می‌گریزند، می‌گریزند

ایلمیلی! بنفشه همچون عروس، در کنار رودخانه چتر کشیده است.

گنجشک‌ها در هر کجا روی شاخه‌ها و پرچین‌ها سرگرم نغمه‌سرای هستند

ایلمیلی! برنجزار دوباره زنده شد، زنان برای وجین (از بین بردن علف‌های هرزه) مزارع راه افتادند و در هر کجا تا زانو در گل فرو رفتند.

از بامداد سرگرم کار می‌شوند و شامگاه به خانه می‌آیند.

بوته‌های چای جوانه زد و زمردین شد و دختران زنبیل بغل کردند

ایلمیلی! گالش‌ها به بیلاق می‌روند، آنان می‌گویند: جو ردی (جواهرده) هنوز پوشیده از برف است

تو می‌دانی که برف برای گالش خوشانید نیست. ایلمیلی! با فرا رسیدن بهار گالش‌ها آسوده خاطر می‌شوند، دیگر بچه‌گالش مجبور نیست روی شاخه‌ها برود و برگ بچیند.

ایلمیلی! هیچ‌به‌یاد داری که تاکنون چندین جوان از بالای درخت سقوط کردند. ایلمیلی! درختان مرکبات شکوفه زده و همه جای دشت و صحرا عطر آگین است. ایلمیلی! دل‌های

مردم نگران درختان مرکبات است

← ایلمیلی! دل‌های مردم آکنده از ترس است که مبادا برف بیاید و یا باد وزیدن آغاز کند.
ایلمیلی! هیچ به یاد داری که در آن زمستان سیاه، برف آمد و پرتقال نابود شد؟
ایلمیلی! در آن سال مردم عید نگرفتند، دختران گوشوار از گوش خود در آوردند،
بیچه‌ها در میدان (میدان جواهرده) کشتی نگرفتند. ایلمیلی! دل‌های مردم آکنده از ترس
است.
ایلمیلی! تهرانی‌ها راه افتادند، از راه رشت، از راه چالوس،
سخت‌سر (رامسر امروزی) از جمعیت موج می‌زند، زنان لخت و عورتی ماشین
می‌نشینند. مردان پیراهن گلدار به تن می‌کنند،
تا سپیده دم به رقص و پای کوبی می‌پردازند. ایلمیلی! به گمانم تهرانی‌ها بی‌غم‌اند.
ایلمیلی! هیچ می‌بینی که آنان چگونه جست و خیز می‌کنند و چقدر بی‌خیالند؟
ایلمیلی! وقتی که از تهران می‌آیم، چشمم به درون جنگل سرسبز تو می‌افتد، موقعی که
به چهره سرخ فام آلاله تو می‌نگرم
باورم نمی‌آید که گرد و خاک به چشمت ریخته باشند
ایلمیلی! ایلمیلی جان! گذشته را به یاد می‌آورم که مردم تفنگ به دست گرفتند
و هفت سال تمام رفتند و میان جنگل جنگیدند [اشاره‌ای است به نهضت جنگل که میرزا
کوچک خان سردار شهید آزادیخواه و یاران باوفای او که جانانه بر ضد نظام حاکم وقت
جنگیدند و باخون خود جنگل سرسبز گیلان و تنکابن را لاله گون کردند] ایلمیلی! آیا دلت
برای آنان تنگ نشده است؟
ایلمیلی! زمانی که برف روی تو می‌نشیند مه سیاه بر چشمانت پرده می‌افکند.
باد دیوانه در پنجره‌ها روزه می‌کشد، برگها گریه کنان فریاد سر می‌دهند،
گوی آسمان فرود می‌آید و سیاه می‌شود.
ایلمیلی! قلب من همه‌اش نگران توست، تو همان طور، راست قامت،
نه فریاد می‌زنی و نه سخنی بر زبان می‌آوری، تو می‌دانی که بهار دوباره راه می‌افتد،
بار دیگر برف جنگل آب می‌شود، ابرها فرار می‌کنند، فرار می‌کنند،
آفتاب در آن سوی دریا همچون عروس می‌خندد همه جا راه می‌افتد راه می‌افتد،
ایلمیلی! ایلمیلی جان!

رامسر در شعر شاعران

رامسر

از دکتر نصرت‌الله کاسمی

خاک بهشت و آب بقا بینی
 آنجا نظر گشاکه تا بینی
 در کارگاه صنع خدا بینی
 از کلک نقش بسند قضا بینی
 آفاق را به رنگ وفا بینی
 سبزی و خرّمی و صفا بینی
 بس رنگ دلپذیر و بجا بینی
 نک ز اعتدال، آب و هوا بینی
 رقصان گیاه و گل به فضا بینی
 در ابر یاره فرّهما بینی
 بر دوش کوه سبزه ردا بینی
 در چوب خشک نشو و نما بینی
 مشکین نفس نسیم صبا بینی
 در راغ آهوان به چرا بینی
 بس رنگ‌های زنگ‌زدا بینی
 بیرون ز هر چون و چرا بینی
 امواج را به پیش و قفا بینی
 بر پای بحر حادثه‌زا بینی
 از مهر و مه به صبح و مسا بینی
 سیمینه تکمه جای به جا بینی
 آویخته به سبز قبا بینی
 این‌گونه دلپسند کجا بینی؟
 این را از آن به گونه جدا بینی

بگذر ز رامسر که صفا بینی
 آنچ از بهشت و آب بقا گویند
 هر جا که بنگری اثری زیبا
 هر سو که بنگری هنری دلچسب
 هر چند نیست رنگ وفا در دهر
 از فرق کوه تا قدم دریا
 بس نقش روحبخش و عجب یابی
 جوشان سنگ خاره گل و سبزه
 از جنبش نسیم روان پرور
 در سنگریزه خاصیت گوهر
 بر فرق دشت سرخ گله یابی
 از فیض ابر و لطف هوا مانا
 از نکهت شمیم گل و ریحان
 در باغ، بلبلان به غزلخوانی
 بر شاخسار شسته رخ از شبنم
 آراسته عروس طبیعت را
 چون اشتران مست دهان پر کف
 یا خود ز سیم خام دو صد زنجیر
 بر کوه پر درخت، دوگون منظر
 شامش به روی جامه نیلی رنگ
 صبحش هزار رشته زریسه
 دریا و آسمان و زمین و کوه
 دریا کبود و کوه کبود انا

رامسر

از شادروان سید ابوالقاسم الهی‌نیا

مأمن آرامش آهووشان
 آیت زیبای جهان‌آفرین
 داده بسی منظره بر رامسر

رامسر آن رام کن سرکشان
 رامسر آن رشک بهشت برین
 دست هنرمند قضا و قدر

رقص بدون طرب آمد به نقص
 پر شده از نسترن و یاسمن
 نغمه جان پرور بلبل بود
 هرچه دلت خواست همانجا بود
 هست فقط مزرعه و منظره

دختر سرو آمده یکسو به رقص
 جنگل و کوه در و دشت چمن
 هر طرفش لاله و سنبل بود
 از طرفی جنگل و دریا بود
 مشرق آن مغرب آن یکسره

گوش گالشی

رامسر

از دکتر سید مجتبی روحانی (میدخ)

مُردُم چَم نیایه
 زنگِ آو، خُوش هوایه
 چُم دُکوره «سختِ سر»
 جَلِ دره دامنِ صدایه
 مُردُم دزدِر، دَوایه
 آینه مسجد و نوایه
 خُوندش دریا په طرف
 که ای کار، کارِ خدایه

رامسر سبز قباپه
 همه جا گل گل پیزن
 «بابران» سز بکشه
 راش دار قلد بکشه
 «آب گرمِ رامسر»
 جوتَه تر، «جوردی محل»
 سبز دامنِ په طرف
 دُوسون چومه براره

[رامسر جامه سبز است نگاه دیدگان مردم است

همه جا چو نان پیراهن رنگارنگ است آب زلال است، خوش آب و هوا

«بابران» (کوه جنگلی در شرق جواهرده) سر به آسمان سائیده و چشم به سخت سر دوخته است
 درختان «راش» (نوعی درخت جنگلی است) قد برافراشته اند و صدای جنگل «جل دره» (موضعی در
 جاده جواهرده) است.

آبهای گرم معدنی رامسر داروی بیماری های مردم است بالاتر (بالاتر از رامسر) در ییلاق جواهرده
 مسجد آدینه نوای اوست. (منظور نوای رامسر)

یکسو جنگل سبز، سوی دیگر آواز و نغمه دریا.

هان ای برادرک چشمهایت را مالش ده (بازکن) و بنگر که این همه، کار خداست.]

در جوار سخت سر^۱

نیمایوشیج

من که دورم از دیارِ خود، چو مرغی از مقر،
 همچو عمر رفته، امروزم فراموش از نظر،
 من که سر از فکر سنگین دارم و بر بسته لب،

شب به من می خواند از رازِ نهانش، من به شب،
 من که نه کس با من و نه من به کس دارم سخن
 در جوار «سخت سر» دریا چه می گوید به من؟
 موج او بهر چه می آید به سوی من درشت؟
 وین هیون بهر چه ام آشفته می کوبد به مشت؟
 گر مرا پیوند از غم بگسلد او را چه سود؟
 می کند در پیش این دریا، غم من، چه نمود؟
 لیک این سرد و خروشان گرم در کار خود است
 پای می کوبد به شوق و دست می مالد به دست،
 الخ...

رستاخیز^۱

از دکتر حمیدی شیرازی

باید آخر از بن این دخمه برخیزد صدائی
 تا نگرید طفل کی نوشد لبن جوید نوائی

داستان هائی که بینی دور از عدل خدائی
 تا ابد خونین دلم از دیدن جور و جفائی
 کاخ روشن گشت چون آئینه گیتی نمائی
 از ته دل دشمنم با هر بساطی هر بنائی
 دیدم آنجا شعله آهی کشیده بر سمائی
 ز آن طرف آهنگ آه و ناله ای از روستائی
 و آن زن سنگین شکم ناچار دنبال غذائی
 مردها چون چارپا ناوه کشان بی نوائی
 من میان بیشه زنها دیده با پشت دوتائی
 تشنه لب از بیم و زانده اشک جای ناسزائی
 جان سپرده آخرین شب بی طبیبی بی دوائی
 پسر و زَم هر چهره ای از پشه مالاریائی
 مردمی لیکن به پستی کمتر از مردمگیائی

تا بگیرد داد ما زین ناخدا ترسان خدائی
 تا نگرید ابر کی خندد چمن، روید بهاری

گوش دل واکن که چون من بشنوی از کاخ ایران
 من شبی در «رامسر» کردم به تصر شه نگاهی
 لحظه ای چون دیدگانم خیره بر کاخ گران شد
 و اندر آن آئینه چیزی دیدم و تا عمر دارم
 دیدم آنجا قدرت شاهی نشسته بر زمینی
 زین طرف سرهنگ مست خیره ای با تیغ تیزی
 آن برهنه شوی در فرمان شه بی دستمزدی
 کشتزاران جمله چون شهر زنان در کشتزاران
 دیده ای هرگز زنی در بیشه بر کشت برنجی؟
 کودکی بر دوش و طفلی در شکم عریان و بی نان
 پیرمردان زمین گیر ز خدمت خرد گشته
 کودکان افتاده تنها بر کنار جویباران
 نه پرستاری نه مهر مادری نه اشک شوقی

۱. این قصیده را روانشاد حمیدی شیرازی ضمن بازدیدی که پس از مرگ پهلوی اول از شهر زیبای رامسر به عمل آورده بود و کاخ اختصاصی پهلوی را از نزدیک مشاهده کرد، سرود.

برای شهدای لیماکش

لیماکش^۱

لیما صالح رامسری

بر سینه کش البرز

کنون نشسته‌ای بسان پلنگی زخمی

با ستون پیل پای استوارت

چون به رفتار غرور

استواریت از کوه

غرورت از جنگل

جنگلت؛ جنگل «کوچک» های تاریخ ساز

هرم نفست

گرمای شفا

دست نواز شگرت

چو دست مسیح

بر سر یحیی.

نبض رودت، آوای زیستن دارد

پای شوق رفتن، شور شعر خواندن

زندگی را از تو آموختیم، در هر بهاران

و شهادت را

از برگ ریز درختانت

به هنگام بیداد خزان.

صبور،

- عاصی،

- دلتنگ

ز چه رو!

به خنج خونین نشسته‌ای کنون!

بر تو چه گذشت!؟

که صولت اندیشه‌هایت

تا دور دست نگاهت

این چنین سرگردان می‌رود.

شهیدانت اینک

جاوید،

- سرفراز

چون تو

جاری در خون تاریخند.

لیماکش

شهادت

شهیدانت

مبارک باد.^۲

۱. لیماکش [ک] دهی از دهستان شهرستان رامسر در ۵۰۰۰ گزی جنوب خاوری این شهر. کوهستانی،

جنگل، معتدل، مرطوب، دارای ۶۵ سکنه گیلکی و فارسی زبان. آب از چشمه، محصول لبنیات و چای،

شغل اهالی گله‌داری. اهالی تابستان به بیلاق جواهرده می‌روند. (لغت‌نامه دهخدا)

۲. فریاد، خون، آزادی (مجموعه شعر)، ص ۱۴، تهران، انتشارات نصر.

www.tandis.de
تندیس

ولایات، شهرها و آبادی‌های گمشده رامسر

کلاجه کوه

کلاجه کوه نام یکی از ولایات گمشده ای است که نام آن در تاریخ اولجایتو (۷۵۲ هـ. ق) آمده است.^۱ حد شرقی این ولایت، گرجیان وحد غربی آن، تنهجان بود و در قرن هشتم هـ. ق سرزمینی آباد به شمار می آمد. در جامع التواریخ از آن به نام قلاجکوه یاد شده است. با آنکه سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف دو کتاب ارزنده «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» و «تاریخ گیلان و دیلمستان» از بسیاری از شهرها و آبادی ها نام برده است، کمترین اشاره ای به کلاجه کوه ننمود.

رایینو سفرنامه نویس انگلیسی، ملگونف سفرنامه نویسی روسی، شودزکو سفرنامه نویس روسی و دیگر سفرنامه نویسان غربی که از سواحل جنوبی دریای خزر سیاحت به عمل آورده و تحقیقات مفصلی در باره این نواحی انجام داده اند از این ولایت بی اطلاع بودند.

مؤلف تاریخ اولجایتو ضمن توصیفی که از ولایات گیلان می نماید می نویسد: «ابتداء اول ملک زمین گیلان، دوازده هزار است، بعد از آن گرجیان، پس کلاجه کوه، که اکنون پسر حیدرکیا متصرف است بر شرق سفید رود که مدعی ایشانست از نژاد امام ناصر، که حسن اطروش علوی بود، بعد از آن تنهجان بر شرقی سفید رود افتاده که حاکم آن صعلوک خواهر زاده نوپادشاه است، بعد از آن سیاه کله رود، بعد از آن پلو رود، بعد از آن لاهیجان بر شرقی سفید رود افتاده که بنوپادشاه تعلق دارد. . . .»^۲.

۱. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰.

۲. همان منبع.

و اما خواجه رشید الدین فضل الله همدانی در جامع التواریخ که به سال ۷۱۰هـ. ق تألیف گردید از کلاجه کوه تحت عنوان قلاچکوه نام می برد و ضمن شرح وقایع سال پانصد و بیست هـ. ق در این باره چنین می نویسد: «بزرگ امید بفرمود تا بر سعادت کوه که پیش از این قلاچکوه گفتندی قلعه ای بساخت»^۱ و «در سال ۵۳۶هـ. ق کیا محمد بن علی خسرو فیروز کوهی را به حکومت سعادت کوه نصب کردند و بهر چندگاه لشکر به گرجیان می رفتند و محاصره می کردند چنانکه سگان آنجارا امکان دخول و خروج نماند. از یکسو رفیقان تاخن می بردند و از دیگر جهت مردم سعادت کوه و از طرف دیگر مردم کوه گرجیان به هیچ وجه بیاری گرجی نمی توانستند آمدن، کار بر مردم گرجیان سخت شد...»^۲

این قلاچکوه همان است که در زبده التواریخ به نام قلاچکوه آمده^۳ و در تاریخ اولجایتو از آن به نام کلاجه کوه^۴ یاد شده است.

کلاجه کوه در کجاست؟

در فاصله چند متری ضلع جنوبی کوه قلعه بند، روستایی به نام کلیچ کوه واقع است که منطبق با کلاجه کوه می باشد. جاده ارتباطی آن از رمک رامسر بدانجا کشیده شده است. وجود قلعه شاه نشین در بالای کوه قلعه بند مؤید این نکته است که قلعه قلاچکوه یا سعادت کوه همان است که امروزه آثاری از آن در قلعه شاه نشین به چشم می خورد و ظاهراً مردم کلاجه کوه (کلیچ کوه) از این قلعه برای دیده بانی و کنترل آمد و رفت کشتی ها در دریای خزر که قلعه یاد شده مشرف به آن می باشد و نیز تردد قشون اجنبی که از طریق تنها راه ساحلی صورت می پذیرفت، استفاده می کردند، مضافاً جنگلی بودن کوه همواره مناسب ترین پناهگاه مردم این ولایت به شمار می آمد.

مغولان در قلعه کلاجه و گرجیان

یکی از وقایع سنه ۷۰۶هـ. ق تسخیر گرجیان و قلعه کلاجه (کلاجه کوه) به دست مغولان است. ظاهراً لشکر مغول که از طریق کلاردشت به عزم تسخیر گیلان حرکت

۱. جامع التواریخ، ص ۱۲۹.

۲. همان منبع، ص ۱۴۷.

۳. زبده التواریخ، ص ۱۷۳.

۴. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰.

کرده بودند^۱ به هرکجا که می رسیدند آنجا را متصرف می شدند. «امیر توغان پسر توغو امیر تومان» و «امیر مؤمن پاورچی» که سرکردگان لشکر مغول بودند نخست به گرجیان حمله بردند و سید محمد کیا حاکم آن ولایت چون تاب مقابله نداشت از انتظار ناپدید شد و مردم گرجیان مطیع و متقاد مغولان گردیدند. پس از آن که کار گرجیان ساخته شد قلعه کلاجه را بگرفتند.^۲

قلعه بند

کوه جنگلی قلعه بند در ضلع جنوبی هتل بزرگ رامسر در فاصله ای نزدیک آن قرار گرفته و روی آن قلعه ای به چشم می خورد که متعلق به قرن ششم است. این قلعه در عهد کیا بزرگ امید جانشین حسن صباح ساخته شده و تاریخ بنای آن ۵۲۰ هـ. ق است. در زبده التواریخ ضمن شرح وقایع مربوط به سنه ۵۲۰ هـ. ق آمده است که: «کیا بزرگ فرمود تا بر سعادت کوه که پیش از آن قلاچکوه گفتندی بر سرش قلعه عالی بنا کردند و برگ و ذخایر سعادت کوه از نته آجان^۳ مهیا کرد.^۴»

قلعه شاه نشین از لحاظ وسعت حدوداً بیش از هزار و پانصد متر مربع مساحت دارد و شکل آن مستطیلی است و بنایی است با دیوارهای سنگی و آجری و دارای چندین غرفه می باشد. بیشتر پله ها و غرفه ها را گل و سنگ و درختان جنگلی پوشانده است، آب انباری در آنجا وجود دارد که وسعتش حدوداً بیست متر مربع بوده و آب آن از چشمه جولابن که در ارتفاعات دور دست و در نزدیکی قلعه دزکول گرسباسر قرار گرفته است، تأمین می شد و آب رسانی آن از فاصله حدوداً بیست کیلومتری به وسیله تنبوشه های سفالین صورت می پذیرفت. آثار برجای مانده حکایت از آن دارد که این تنبوشه ها با ساروج به یکدیگر متصل بودند. گویند: به دنبال جنگی که میان قلعه نشینان و قوای مهاجم روی داد، مهاجمان نتوانستند قلعه را تسخیر کنند، لاجرم برای ادا داشتن ساکنان قلعه به تسلیم، جریان آب را قطع کردند و در نتیجه قلعه نشینان راضی به تسلیم و یا ترك

۱. تاریخ مغول، ص ۳۱۱.

۲. تاریخ اولجایتو، ص ۶۹.

۳. در جامع التواریخ بنه ارجان آمده است، ص ۱۲۹.

۴. زبده التواریخ، ص ۱۷۳.

آنجا شدند.^۱

تنهجان

تنهجان، تنهجان، تنهجان و تنهجان ولایتی است که فقط نامی از آن برجای مانده است و ظاهراً در حوالی سخت سر قرار داشت. محقق گرانقدر دکتر منوچهر ستوده تنهجان را منطبق با بخشی از خاک اشکور علیا می‌داند و به نقل از کتاب «تاریخ گیلان و دیلمستان» تألیف سید ظهیر الدین مرعشی می‌نویسد: «ص ۱۱۷ س ۱۱: سید حسین (یکی از سادات کیائی ملاطی) از لیل بیرون رفت به تنهجان رفته به مدرسه فقیه یحیی نامی منزوی گشت» و در ص ۱۸۸ س ۵ چنین آمده است: «و طرف شرقی و لیسارود تا سرحد تنهجان بدو مسلم داشت» و در ص ۲۳۶ س ۲۱ ذکری از راه تنهجان به میان آمده است و در ص ۴۴۵ س ۳ می‌نویسد: «ولایت تنهجان به قریه جورده مقام و مسکن آن والی بوده» «بنابر اینها خاک تنهجان باید قابل تطبیق با قسمتی از خاک اشکور علیای امروزی باشد و در مشرق کوه سمام قرار داشته است».^۲ اما در همین کتاب که دکتر ستوده بدان استناد جست نکاتی مندرج است که با توجه بدان می‌توان تنهجان را با ناحیه ای از سخت سر که جورده (جواهرده) از آن جمله است منطبق دانست.

سید ظهیر الدین در این کتاب ضمن بیان وقایع سنه ۸۸۸ هـ. ق به سفر میرزا علی، سلطان بیه پیش به سخت سر اشاره نموده از دو جورده نام می‌برد که یکی از آنها جورده تنهجان و دیگری جورده ناحیه و سگو از توابع اشکور علیا است. این دو جورده هنوز هم وجود دارند، مضافاً مطالب مندرج در ص ۴۴۴ و ص ۴۴۵ کتاب یاد شده که بخشی از آن مورد استناد آقای دکتر ستوده می‌باشد نه تنها مؤید ادعای ایشان نیست بلکه با آن مبیانت دارد. سید ظهیر الدین در شرح این سفر می‌نویسد: «روز شنبه دوم ربیع الآخر مطابق بیست و ششم شهریور ماه قدیم فکر عالی بر آن مصروف شد که جهت سخت سر تشریف فرمایند و از آنجا به ییلاق شکور (اشکور) به سعادت اقدام نمایند. روز مذکور

۱. از آستارا تا آستار باد، ج ۳، ص ۴۱.

۲. زبده التواریخ، ص ۱۶۷ و ص ۱۸۴ (تنهجان موضعی است که در حوالی جنت رودبار رامسر قرار گرفته است).

۳. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۴۸۳ (قسمت تعلیقات به قلم دکتر منوچهر ستوده).

چون عنان عزیمت معطوف شد، شب یکشنبه به کنار پلورود، به خانه سید یحیی فرود آمدند و شب دوشنبه در قریه شیوه زایان ولایت سیاه کله رود فرود آمدند و روز مذکور به موضعی که آب گرم^۱ از قدرت سبحانی نابع است، خیمام اقبال به اوتاد اجلال محکم گشت. شب سه شنبه و چهارشنبه همانجا تشریف فرمود و روز مذکور کوچ کرده به ولایت تنهجان به قریه جورده که مقام ومسکن والی آن بقعه است فرود آمدند و آن سید که والی آن ملک است وظایف عبودیت، حسب المقدور به تقدیم رسانید و شب پنجشنبه همانجا بسر بردند. روز مذکور عنان عزیمت به تفرج قله های گرجی کوه و تنهج مصروف فرمود و شب جمعه سر بزم^۲ که آب و هوا لطیف بود در خیمه اقبال و سرادقات اجلال، همانجا بسر بردند و روز مذکور به جورده ناحیه و سکو فرود آمدند و دیالمه آن دیار عبودیت بجا آوردند. شب شنبه همانجا بودند و روز مذکور تخت شکور به سعادت قدم شریفه مشرف گشت. . . . «باتوجه به سطور بالا برای خواننده گرامی واضح و روشن است که بر خلاف استنباط آقای دکتر ستوده، جورده مرکز تنهجان منطبق با جورده امروزی رامسر است، چه فاصله آبگرم سخت سر (رامسر امروزی) تاجورده (جواهرده) در حدی است که می توان تفرج کنان سواره طی پنج الی شش ساعت آن را پیمود و در سراسر منطقه سخت سر و کوهستان های اطراف، جورده دیگری وجود ندارد که بتوان از آبگرم تا آنجا را یک روزه طی کرد. مضافاً برنامه سفر میرزا علی طوری تنظیم شده بود که شب پنجشنبه در جورده تنهجان و شب جمعه در سر بزم و روز جمعه در جورده و سکو فرود آمد. بنابراین جورده تنهجان همان جواهرده امروزی بوده و تنهجان هم قطعاً در همین حوالی قرار داشته است.

جمال الدین ابوالقاسم عبداللّه بن محمد بن علی قاشانی (=کاشانی) مورخ معروف نیمه دوم قرن هفتم هـ. ق که تا اوایل قرن هشتم در قید حیات بود^۳ ضمن توصیف ولایات شرقی گیلان، تنهجان را یکی از آن ولایات به شمار آورده و می نویسد:

۱. چشمه های آب گرم معدنی گوگردی است که در ضلع جنوبی هتل بزرگ رامسر قرار دارند.

۲. ظاهراً همان بزم دشت امروزی است که در حاشیه راه ارتباطی مالرو جواهرده به اشکور واقع است.

۳. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ص ۱۲۳۱.

«ابتدا اول ملک گیلان زمین، دوازده هزار است بعد از آن گرجیان، پس کلاجه کوه که اکنون پسر حیدر کیا متصرف است بر شرقی سفید رود که مدعی ایشانست از نژاد امام ناصر که حسن اطروش علوی بود، بعد از آن تنهجان بر شرقی سفید رود افتاد که حاکم آن صعلوک (سالوک) خواهرزاده نوپادشاه است، بعد از آن سیاه کله رود (سیاه کله رود، سیاهکلرود امروزی)، بعد از آن پلورود، بعد از آن لاهیجان بر شرقی سفید رود افتاده که بنو پادشاه تعلق دارد که از نژاد ناصر است...»^۱

از این نوشته جمال الدین به روشنی می توان دریافت که تنهجان ولایتی بود که میان کلاجه کوه و سیاه کله رود قرار داشت (سیاه کله رود ناحیه نسبتاً وسیعی است که در غرب رامسر قرار دارد و هنوز هم بدین نام مشهور است).

کلاجه کوه در قسمت غربی رودخانه رمک رامسر در مناطق کوهستانی واقع است و همان کلیچ کوه امروزی می باشد که از روستاهای شهرستان رامسر به شمار می آید و ظاهرآ حد شرقی آن رودخانه صفا رود رامسر است که در بعضی اسناد خطی سفید رود آمده است. در یک سند خطی که تاریخ ذیل آن «ثلاث وثمانین وم» می باشد به واژه تنهج بعد از بامسی^۲ اشاره شده و در آن سند چنین آمده است: «بفروخت وشمع مبیاعه افروخت سیا حسن البامسی التنهجی بالبیع الشرعی یک جریب زمین واقعه فی مرزّه سختسر آتیه الحدود را به مبلغ ده شاهی و دو کردکی...».

در سنه ۵۳۳هـ. ق اسماعیلیان به تنهجان یورش برده و آنجا را بسوزانیدند^۳ و با خاک یکسان کردند.

جود آهنگان یاچورده تنهجان

نکته ای که در خور توجه است این می باشد که در کتاب حدود العالم از ۱۰ ناحیه کوچک جلگه ای دیلم سخن به میان آمده که یکی از آنها جوداهنگان می باشد و رایینو

۱. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰.

۲. روستایی است واقع در ۶ کیلومتری رامسر، در حد فاصل جاده آسفالته جواهرده و رودخانه صفارود.

۳. زبدة التواریخ، ص ۱۸۴.

جورده تنهجان را شکل تغییر یافته آن دانسته می نویسد: جورده تنهجان (جود اهنجان در حدود العالم) است. ^۱ این نویسنده در جای دیگر می گوید که: «ناحیه کوهستانی تنهجان شاید در تنکابن بوده است» ^۲ وی آنگاه چنین نتیجه می گیرد که تمیجان شکل تغییر یافته تنهجان است. ^۳ ظاهراً این گفته رابینو یعنی تمیجان قابل انطباق است باتمیجان کری که ناحیه ای جنگلی واقع در غرب بامسی و در مجاورت پورچی قرار دارد. در پورچی آثار قدیمی فراوان به چشم می خورد و ملا شمس الدین پورچی از اهالی آنجا بوده است.

باتوجه به اینکه واژه «جان» مزید مؤخر مکان است می توان گفت آهنجان موضعی است که در آن آهن یافت شود و این کاملاً منطبق با ناحیه ای کوهستانی پوشیده از جنگل است که در جنوب غربی مرتع «شهرستان» رامسر قرار دارد و امروزه به آهن پچان مشهور است و برای مردم منطقه نامی آشناست. پس مانده گدازه های آهن که از روزگار پیشین در آنجا به وفور به چشم می خورد حاکی از آن است که اقوامی در آن سکونت داشتند و جمعی از ایشان سروکارشان با آهن بوده و به استخراج آهن و آهنگری می پرداختند. اصولاً آهن پچان واژه ای است مرکب از آهن و صفت فاعلی پچ به فتح پ به معنای پزنده و الف و نون نسبت. در گویش محلی پچ به ضم «پ» در همین معنی به کار می رود، الف و نون نسبت در شمال ایران کاربرد زیادی دارد مانند: گیلان منسوب به گیل، مازندران منسوب به مازندر، بامدادان منسوب به بامداد، توران منسوب به تور. بنابراین الف و نون یاد شده را نمی توان نشانه جمع دانست. ^۴

آهن پچان نیز از این قاعده مستثنی نیست و منسوب است به آهن پچ (آهن پز) چه پچ در گویش محلی به معنای پزنده است و گاهی نیز در معنای مصدری پختن به کار می رود.

آهن پچان را هم می توان مرکب از آهن و پچ به فتح پ به معنای کوه و جبل ^۵

۱. فرمانروایان گیلان، ص ۱۸۱.

۲. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۱۶۷.

۳. فرمانروایان گیلان، ص ۱۱۲.

۴. تاریخ ایران باستان، ج ۳، ص ۳۶۰۱.

۵. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه پچ.

الف و نون نسبت دانست. در این صورت آهن پچان به معنای کوهی است که در آن آهن وجود دارد و این نیز منطبق با آهنجان است. و نظر رابینو را مبنی بر این که جوداهنجان همان جورده تنهجان است صحیح دانست و به یقین جورده (جواهرده امروزی) مرکز ولایت تنهجان بوده است.

گرجیان و امرای آن

گرجیان که نام دیگر آن کرجیان است، ناحیه ای میان سخت سر و گلیجان تنکابن بوده است که بنای آن را به اردشیر بابکان نسبت می دهند و در بعضی کتب کرجان نیز به کار رفته است.

نام باستانی گرجیان، بهمنشیر بود که اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان آن را بنا نهاد.

اردشیر بابکان در اوایل قرن سوم میلادی به سلطنت رسید و از چهل و چهار سال سلطنت خود، سی سال آن را به جنگ و کشور گشایی پرداخت و توانست بر سراسر گیتی دست یابد و چهارده سال بر تمام جهان حکومت کند.^۱ وی برای هریک از بلاد خراسان، مغرب، جنوب و شمال، اسپهبد معین کرد و اداره امور آن نواحی را به دست ایشان سپرد. این اسپهبدان هریک دارای مرزبان بودند که نیابتشان را عهده دار بود^۲ و ظاهراً مقارن همین ایام بود که شهر گرجیان بنا نهاده شد.

حمدالله مستوفی می نویسد: «بهمنشیر به گیلان، که اکنون گرجیان می خوانند، و نه در بیابان سیستان و کرمان، و اردشیر بابکان این شهر را بنا نهاد»^۳ و گرجیان را به نام های دیگری چون بهمنشیر، بهمشرونهمس نیز نامیده اند.^۴

گرجیان در دوره بعد از اسلام

گرجیان در قدیم الایام یکی از دوازده شهر معروف گیلان به شمار می آمد و شهری آباد و مشهور بود. مؤلف نزهة القلوب می نویسد: «از شهرهای معروف گیلان: اصفهبد

۱. تاریخ گزیده، ص ۱۰۵.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه اردشیر؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴۵.

۳. تاریخ گزیده، ص ۱۰۴ (متن وپاورقی).

۴. همان منبع.

ورشت و تولم و شفت و گشکر و کوچسفهان و کوتم و گرجیان و تمیجان و نیسرو لاهیجان اند و از اقلیم چهارمند در کنار دریای گیلان و طولش از سفید رود و رستمدر تاموقان [مغان] چهل فرسنگ و عرضش از دیلمان و طولش تا دریا یک فرسنگ و حدود آن با ولایت مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است».

«حقوق دیوانی هر ناحیه ای به امیری تعلق دارد که حاکم آنجاست. اما آنچه به دیوان مغول می دهند دو تومان است و معظم بلاد آن، لاهیجان و فومن است و دیگر جیلانات بایکی از ایندو، دوست باشند و متابعت نمایند». وی پس از شرح و بیان ویژگی های این شهرها، درباره گرجیان چنین می نویسد: «گرجیان در قدیم شهری بزرگ بوده، اما اکنون وسط است و آب و هوایش همچون ولایات دیگر»^۱.

گرجیان علاوه بر آن که نام شهری بود، بر ناحیه ای نیز اطلاق می شد و روزگاری دارای حکومت مستقلی بود که امیر هند و شاه گرجیانی و سادات کیانی بر آن حکمرانی داشتند، ولی بر اثر حوادث و رویدادهای گوناگون از میان رفت و فقط نام آن را در کتاب های تاریخی می بینیم. متأسفانه با حفاری های غیر مجازی که به دست افراد نا وارد و سودجو در منطقه انجام می گیرد، بیم آن می رود که محققان و باستان شناسان نتوانند در آینده به کشف آثار ارزنده دفن شده در دل خاک بپردازند و به هویت تاریخ این منطقه که ارتباط تاریخی آن با ادوار گذشته قطع شده است پی ببرند و باید متأسف بود از این که مسؤولان سازمان میراث فرهنگی کمترین توجه و علاقه ای به حفظ این میراث گرانبها و بی نظیر تاریخی و باستانی ندارند و گرنه تاکنون می بایست این مهم انجام گرفته باشد. هر چند محققان علاقمند برای ردیابی و یافتن این ولایت و دیگر ولایات گمشده تحقیقاتی در خور توجه به عمل آورده و متحمل زحماتی شده اند اما در این حد کافی نیست و امید می رود که آیندگان بتوانند با تحقیقات بیشتر و کاوش های دقیق تری که باستان شناسان به عمل خواهند آورد به هویت تاریخی این مناطق پی ببرند.

حدود جغرافیایی گرجیان

در بخش یاد داشت های تاریخ زمین لرزه های ایران در باره محل تقریبی گرجیان به کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف سید ظهیر الدین استناد گردیده و چنین اظهار نظر

شده است: «باری می توان محل تقریبی گرجیان را با استفاده از آنچه که مرعشی [سید ظهیرالدین مرعشی] در باره جنده رودبار گفته است تعیین کرد، او می گوید: در جنده رودبار واقع در گرجیان یک خوک که در نتیجه زمین لرزه، وحشتزده بود، از فراز یک کوه^۱ به پایین پرید و به درون رودخانه افتاد و مرد. نظر ستوده [دکتر منوچهر ستوده] مبنی بر این که جنده رودبار همان جنت رودبار کنونی است، بسیار جالب توجه است. جنت رودبار منطقه کوچکی است که بر مسیر علیای چالکرو در سوی باختر گلیجان جای دارد و بدینسان گرجیان در دره علیای چالکرو واقع می شود، از آنجا که مرعشی بارها از گرجیان و گلیجان باهم یاد می کند، می توانیم با اطمینان تصور کنیم که گرجیان بخشی از سیستم چالکرو در علیا یا همه آن را در بر گرفته است. البته ممکن است که فراتر از این نیز گسترده تر بوده باشد»^۲.

محقق عالیقدر و نویسنده توانا دکتر منوچهر ستوده گرجیان را با گلیجان قابل تطبیق دانسته و می نویسد: «ظاهراً گلیجان امروز با ناحیه گرجیان قدیم کم و بیش قابل تطبیق اند»^۳ اما این نظر دکتر ستوده را می توان مورد تردید قرار داد، چه گلیجان هنوز هم بدان نام نامیده می شود و مشتمل بر روستاهایی است که بین رودخانه چالکرو و خرم آباد تنکابن قرار دارد، و در قدیم الایام دارای محدوده گسترده تری بود و حد غربی آن به نیاسته رود [نساورد] اتصال داشت و رابینو هم همین نظر را دارد، چه او می گوید: «این بلوک (گلیجان) از مغرب به نیاسه رود و از مشرق به مَرَز^۴ و از جنوب به وسیله کوههای لیمرز و گرد کوه که در حوالی آن بیلاق اشکور واقع است محدود می شود»^۵.

علاوه بر نکات یاد شده، سید ظهیر الدین مرعشی گرجیان و گلیجان را باهم یاد می کند، از این رو نمی توان آن دو را منطبق با یکدیگر دانست چرا که هر کدامشان دارای

۱. کوهی که خوک از آنجا به رودخانه پرتاب شد به «پرگاه» معروف است و مقابل روستای جنت رودبار قرار گرفته است.

۲. تاریخ زمین لرزه های ایران، ص ۵۰۳.

۳. از آستارا تا آستار باد، ج ۳ ص ۴۸.

۴. مَرَز نام رود خانه ای است در حوالی خرم آباد تنکابن (سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۴۸) و مزر دشت نام یکی از روستاهای خرم آباد تنکابن می باشد.

۵. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۴۸.

حدود جداگانه ای هستند .

رابینو احتمال دیگری می دهد و می نویسد : « ناحیه قدیمی کرجیان شاید نام خود را از کرجی کوه یا گرجی کوه گرفته باشد »^۱ . ذکر این مطلب ضروری است که گرجیان یا کرجیان از دیر باز نامی متداول در بعضی متون تاریخی است ، چنانکه در جامع التواریخ^۲ و تاریخ گزیده^۳ به همین نام آمده است .

علامات و نشانه های تاریخی حکایت از آن دارد که گرجیان از دو قسمت جلگه ای و کوهستانی تشکیل شده و محدود است از طرف مشرق به رودخانه شیروود ، و از جانب مغرب به رودخانه رمک رامسر ، از سمت جنوب به جنده رودبار (جنت رودبار) و جنوب غربی آن متصل است به کوه سماوس و حد شمالی آن دریای خزر می باشد .

۱- قسمت جلگه ای آن از سمت دریا به سوی جنوب تاگالش محله فعلی امتداد دارد و مشتمل است بر تعدادی از روستاها و آبادی ها که می توان چورسر (چپر سر) ، معاف محله (سادات محله) ، برشی ، تالارسر ، چالکروود ، وواجک (واچک) را از آن جمله دانست و شهرهای کنونی کتابم و سادات محله در محدوده جلگه ای گرجیان قرار گرفته اند .

قصر سردابه سر که در تاریخ گیلان و دیلمستان از آن نام برده شده است در گرجیان قرار داشت و در زمین لرزه عظیمی که در سال ۸۸۹ هـ . ق در گرجیان رخ داد ، به کلی ویران گردید و دو نفر نگهبان آن کشته شدند ،^۴ ظاهراً این قصر در آسیاب سر فعلی از توابع جنت رودبار بوده و آسیابسر تحریف شده سردابه سر است و مطلعین محلی نیز این احتمال را مورد تأیید قرار می دهند .^۵ این که حد شرقی گرجیان رودخانه شیروود است

۱ . سفرنامه مازندران و استرآباد ، ص ۱۶۷ .

۲ . جامع التواریخ ، ص ۱۴۷ .

۳ . تاریخ گزیده ، ص ۱۰۴ .

۴ . تاریخ گیلان و دیلمستان ، ص ۴۵۴ .

۵ . هر چند امروزه محل یاد شده خالی از سکنه است اما آثاری در آن به چشم می خورد . محتمل است سردابه سر همان آسیاب سر رامسر باشد که در مجاورت گالش محله رامسر قرار گرفته است و احتمال سوم آن که سردابه سر ، سیاه آب سر بالابند تنکابن باشد که در دامنه بالابند سمت مشرق رودخانه چالکروود واقع است . آثار برجای مانده مؤید وجود خرابه هایی است که ظاهراً متعلق به قصر یادشده می باشد .

بعید به نظر نمی آید چرا که سید ظهیرالدین واجک (واجک) را که فاصله چندانی با شیرود ندارد، از توابع گرجیان دانسته می نویسد: «چهارم سید نصیر او را سه پسر بود یکی سید عبدالحی که قبر او در گرجیان در قریه واجک است...»^۱ و نیز همین نویسنده از لنگرگاه شیه رود نام می برد که آن هم از توابع گرجیان است^۲ و احتمال می رود که شیه رود همان شیرود فعلی باشد.

اما حد غربی گرجیان مستند است به گفته عالم بزرگوار و مجتهد جلیل القدر مرحوم سید اسماعیل حسینی که در قرن سیزدهم هجری در سخت سر می زیست و تا اوایل قرن چهاردهم در قید حیات بود. وی در آخرین بخش کتاب ارزشمند خود ضمن شرح سلسله نسبت سادات حسینی آخوند محله رامسر، معاف محله (ساداتمحله) را از توابع گرجیان معرفی کرده و درباره پلاسید می نویسد: وی از اجداد ماست که از اصفهان برای ارشاد مردم به این منطقه آمد و... و سرانجام دیده از جهان فرو بست و در معاف محله گرجیان (سادات محله) دفن گردید.^۳ همین نویسنده در بخش دیگر این کتاب ضمن شرح احوال علما، از عالمی یاد می کند به نام سید زین العابدین کرجانی چورسری که در چور سر (چپرسر) کرجان (کرجیان، گرجیان) می زیست.^۴ و این چورسر در مشرق رودخانه رمک واقع است.

۲- بخش کوهستانی گرجیان حدوداً از گالش محله رامسر تا جنده رودبار (جنت رودبار) و از آن جا تا کوه سماوس امتداد می یابد.

سید ظهیر الدین در آثار خویش چندین بار از جنده رود بار گرجیان نام می برد و دکتر منوچهر ستوده که بیشتر عمر خود را صرف مطالعه و تحقیق در باره سواحل جنوبی دریای خزر و مناطق شمالی جبال البرز نموده و خدمات ارزنده ای در جهت شناساندن این نواحی کرده است در شرح حال کارکیا یحیی جان حاکم الموت و گرجیان می نویسد: «ظاهراً این سیه سر همان سیه سر خرمدشت است که روی کوه سماوس است. در

۱. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۲۵.

۲. همان منبع، ص ۲۴۵.

۳. نضره الناظرین بخش پنجم. این کتاب خطی است و به خط مؤلف می باشد و در پنج بخش تنظیم گردید.

۴. همان منبع، باب دوم.